

قریب بیست و دو هزار جنگجو که سربازها و اربابها هم میان آنان بودند و جمماً صد هزار نفر میشدند بطرف مغرب رو آوردند تا سی کیس موند را کمک کنند. ظاهراً این عده بقدر کافی شراب و زنان ماهرو نیز همراه داشتند. اینان بقدری از خود مغرور بودند که می گفتند اگر آسمان بزمین بیفتد ما با تیره های خود از سقوط آسمان جلوگیری میکنم.

قهرمان جنگ (شوالیه ها) یعنی مردان فرانسوی انگلیسی آلمانی درباره ترکان اطلاعات واهی بی اساسی داشتند تا درجه که ای اسم سلطان ترك را نیدانستند. آنها معتقد بودند که سلطان ترك تمام عالم اسلام مصر و ایران ومدی وغیره را بر ضد آنان برانگیخته و بیدان میفرستد. آنها فکر میکردند که سلطان ترك پشت دروازه استمبول سرگردان ایستاده و شاید پیش از رسیدن آنها بدانجا سلطان بگریزد. بیه آنان فقط از فرار سلطان بود و فکر میکردند که پس از فرار سلطان بکسر باورشلیم خواهند رفت.

سی کیس موند مجار که قدری از آنان عاقلتر بود به آنها اطمینان داده گفت: « مطمئن باشید ترکها تا جنگ نکنند نیگریزند » و حقیقتاً هم همینطور بود که جنگ واقع میشد.

این سپاهیان ته دانوب باسانی آمدند و در آنجا لشکریان ونیس هم با آنها ملحق شدند. تا آنجا کار مرتب گذشت. جنود اران ترك تسلیم شدند و صلیبیان عده ای از اهالی را قتل عم کردند در صورتی که آن سربانی و مسیحی بودند. سپس در ده خوش آب و هوایی اردو زدند. و همانجا خبردار شدند که بایزید به سپاهین عظیمی سرعت به طرف آنها می آید.

در ابتداء آنان خونسرد و سی عتداء و دند. سی کیس موند حقیقت را با آنها فہماند. خواه نخواه صف آری شروع شد. سی کیس موند که از نیروی ترکان به خبر بود به آنپ پیشنهاد کرد که شواب های فرانسه و انگلیس و آلمان در عقب بیفتند و پیاده بمانند بیرون مجار و ولایت و کروت در جنوب بیست و ضربت شویب سرزن و سوز تحمل کنند. این پیشنهاد اسراف را بخشب آورد و همین که پستور در آن بیرون پدیدار گشتند اشرف صلیبی بسختی با عده کسمکس داشتند عتداء

فرانسویان و آلمانیها تصور میکردند سی کیس موند آنها را تنبل میداند و میخواهد نام پیروزی منحصر بخود او بشود. بالاخره فیلیپ آرتوئاس سردار بزرگ فرانسه فریاد کشید:

« پادشاه مجار میخواهد افتخار پیروزی منحصر پاو باشد. هر کس با پیشنهاد او موافق باشد من نیستم. ما پیش آهنگ جنگ هستیم و جنگ از ماست.»

آنگاه وی فرمان داد پرچمش را برافرازد و مجدداً فریاد زد:

« به پیش بنام خدا و جرجیس مقدس »

سایر بزرگان دسته جمعی دنبال او آمدند و سواران زره پوش خود را آوردند و پیش از آن تمام اسیران و سربستانی را دسته جمعی کشتند. بیرق های کوچک بالای نیزه ها چرخ میخورد سپر ها راست در دست سواران بود و اسبان تنومند چهار بعل می تاختند و با این تشریفات صلیبیان وارد میدان شدند. شاهزادگان سواران سربازان مقدمه سپاه ترکان را متفرق ساختند و به طرف جلو سرازیر گشتند و تیر اندازانی را که جلوی خود دیدند پراکنده کردند و مہیای حمله به هنگ سپاهیان پیش چشم خود شدند.

این دسته از سواران ترك را هم درهم شکستند و مجدداً جلو رفتند. همین پیش روی تند يك حمله خطرناکی بود و باعث شکست شد.

سه خطی را که صلیبیان در هم شکستند فقط مقدمه سپاه بایزید بود. و همین که سپاهیان عرسوده و خسته صلیبیان پیش تر آمدند با سر گل سپاه ترك یعنی شصت هزار جان نثار همایه سفید و سواره نظام تازه نفس که بطور نیم دایره ایستاده بودند مواجه گشتند. ترکان بدون این که تلفاتی بدهند اسبان دشمن را با تیرو کمان از پا در آوردند سواران مسیحی چهار پیاده گشتند و بواسطه سنگینی اسلحه از عهده دفاع بنحو مطلوب بر نیامدند دیگران که اینرا دیدند پیش از آنکه اسبشان کشته شود سواره گریختند.

اما ترکان که از اطراف راه را بر آنها بسته بودند آنها را وادار

به تسلیم کردند و سواران مسیحی اسلحه خویش را تسلیم داشتند.

سی کیس موند با سپاهیان دست نخورده خود پا برجا مانده بود.

و چون وضع را چنین دید قدری جلو رفت تا مگر از فرار سواران جلو

گیری کند اما نتوانست کاری از پیش ببرد. در هر حال معلوم نیست که سی گیس موند از ترس بازگشت و یا اینکه فرار با عجله سواران سی گیس موند را از کمک دادن بآنها نومید ساخت و در هر حال سی گیس موند از تعقیب و همراهی منصرف شد و مدتها بعد این طرز رفتار سی گیس موند در اروپا مورد بحث قرار گرفت.

این محقق است که طریقه جنگیدن سواران صلیبی تمام امیدها را قطع کرد.

حمله اسیران غشنگین خون آلود بهراهی ترکان صبر و جرئت پیاده نظام را برباد داد. سپاهیان والابی برای نجات خود عقب کشیدند و مجارهای سی گیس موند و اشراف باواری مقاومت دلیرانه بخرج دادند اما خود سی گیس موند بطرف رودخانه دوید تا در گرجی های ونیسی پنهان گردد.

والبته بایزید کسی نبود که باسیران ترحم کند. بخصوص که صلیبیان اسیران مسلمان را قتل عام کرده و تلفاتی به ترکان وارد ساخته بودند. فرو اسارت مورخ صلیبیان چنین مینویسد:

« همه اسیران را با پیراهن و شلوار پیش بایزید آوردند بایزید نگاهی به آنان کرد و فرمان داد همه را بکشد. اسیران را نزد جلادان که با ششیر برهنه آماده بودند آوردند و آنها همه را بکمان بیرحمی کشتند و تکه تکه کردند »

باین طریق ده هزار نفر کشته شدند. عدهای از بزرگان ترک پیشنهاد کردند بیست و چهار نفر از اشراف مسیحی از آن جمعه کونت بورس بیچاره و بوسیکوی فرانسوی را برای دریافت غرامت نگه دارد. ترکان دویست هزار تکه طلا برای آزاد ساختن و پادشاه فرانسه و همراهان او مطالبه می کردند.

البته این مبلغ برای ترکان پول مهمی نبود ولی تادیبه این مبلغ صرفان آنروز اروپا را حیران ساخت.

سرانجام این مبلغ پرداخت شد و اسیرانی که زنده مانده بودند آزاد شدند. فرو اسارت میگوید بایزید مومع و ده اسیران را خواست گفت بروید سپاه دیگری تهیه کنید و بحدث من بیایید:

« من میتوانم با شما بجنگم و زمین مسیحیان را بگیرم . کونت - نوس این سخنان مهم را درك كرد . رفیقانش نیز معنای این حرف را فهمیدند و تا زنده بودند روی این حرفها فکر میکردند »

ولی فقط بوسیکوات سپهبد فراتسه برای مصاف دادن با ترکان برگشت . و در هر حال آخرین جنگ صلیبی با این شکست پایان یافت . در بارهای اروپا عزا دار گشتند و قسطنطنیه که آنطور كمك را نزدیک میدید نومید شد و بسقوط خود حتم کرد .

در ضمن جنگ نی کوبولیس در سال ۱۳۹۶ بایزید قسطنطنیه را محاصره کرد و یونان را ضمیمه امپراتوری خود ساخت . در همان اثناء بساز گشت بوسیکسو با پسانده سردار مسیحیان قسطنطنیه را قدری امیدوار کرد .

باید بظاطر داشت که مستملکات آسیائی ترکان از تصرفات اروپائی آنها بوسیله آب ( بسفور ) از هم جدا میشد در آنموقع ناوگان ونیس و جنوا میتوانست ضربت محکمی به ترکان وارد سازد و شاید می توانست قسطنطنیه را از محاصره نجات دهد . فقط می بایستی بوغازها را تصرف کنند و این کار را نکردند .

ونیس و جنوا برای بازرگانی آسیا باهم جنگ داشتند و یکدیگر را صدمه میزدند . بایزید که دیپلومات زبردستی بود بازرگانی آسیا را برای هر دو دام ساخته بود و با هر دو دسته مذاکره میکرد و آنها هم برای تقدیم بیشکس بخدمت سلطان بر یکدیگر سبقت می جستند و در نتیجه اسفانه پاپ برای نجات قسطنطنیه بهدر رفت . بزرگان و سران اروپا هم سرگرم جنگ های داخلی بودند .

در اینجا ما بایکی از مناظر بسیار عجیب تاریخ مواجه میشویم . شهر قیصرها که روزی عروس دنیا بود اکنون بوسیله چند سردار ماجراجو و عده ای سیاهی مزدور جیره خوار اشراف یونانی محافظت و دفاع میشد . همراهان بوسیکو که هیچ نوع جیره و مواجب نداشتند ناچار از شهر بیرون میآمدند و فیقچی های ترك را برای گذران روز اسیر میکردند و از آنان آذوقه می طلبیدند . مانوئل امپراتور قسطنطنیه دور اروپا میگشت تا مگر پول و اسلحه برای دفاع جمع کند . یکی از ملازمان این امپراتور به قدری زولیده و بدلباس بود که مردی از اشراف ایتالی بروی رحم آورد

ولو ازم سفر و لباس و جامه مناسب بوی بخشید امپراتور مانوئل یعنی نواده  
قیصرهای روم از این دربار بآن دربار میرفت همه جا او را با تشریفات  
و احترامات می پذیرفتند اما هیچ نوع کمک نمیکردند. چون روح  
سلحشوری صلیبیان پس از آن جنگ اخیر کشته شده بود و پادشاهان اروپا  
بامور تجارت و سیاست روز اشتغال داشتند. کلیسا اعلامه میداد و امپراتور  
این در و آن در میزد ولی فایده ای حاصل نیگشت.

در این اثناء بوسیله کوزا قسطنطنیه خارج شد. و مانوئل از کمک اروپا  
کاملاً نومید گشت و مردم شهر قسطنطنیه از گرسنگی روی دیوارها بالا  
آمدند تا مگر از دست ترکان خوراکی بگیرند و سرانجام برادر زاده  
امپراتور که در قسطنطنیه بود از ترکان مهلت خواست و شرایطی پیشنهاد  
داد و ترکان هم برای مرتبه دوم شهر قسطنطنیه را موقتاً واگذاریدند.

ناگهان تاتارها از مشرق نمودار شدند و سیواس را گرفته پیش  
آمدند بایزید هم از محاصره دست کشیده روبه آسیا رفت  
بایزید همه سربازان ترک را از اروپا به آسیا خواست و آنرا از  
آب عبور داد. فرمانروای قسطنطنیه هم با این شرط موافق شد که اگر  
بایزید تیمور را شکست داد شهر قسطنطنیه از آن بایزید باشد.

## فصل بیست و نهم

### تیمور و ایلدارم بهم میرسند

در اوایل تابستان ۱۴۰۲ فاتح مشرق اروپا قوای خود را برای مقابله با فاتح آسیا گرد آورد. قهرمانان جنگ «کوسوا» و «نی کو» پولیس» در شهر «بورسه» (۱) پایتخت عثمانیان نزدیک دریای مارمارا مجهز گشتند. در آنجا ساهیان آناتولی به آنها رسیدند. ویست هزار سواره نظام سربی تحت فرماندهی پترلازاروس پادشاه سرب بترکان ملحق شد. مورخین میگویند این سواران طوری مسلح بودند که فقط چشمانشان پیدا بود.

پیاده نظام یونان و والاچی نیز برای خدمتگزاری پادشاه تازه یعنی سلطان حضور یافتند. عده این ساهیان را از ۱۲۰ هزار تا ۲۵۰ هزار می نویسند.

سپاهیان ترك تمام عربه پیروزی معتاد شده بودند. سپاهیان و جان نثاران همیشه اسلحه برتن داشتند. دیسپلین آنان سخت بود و مثل سگ از بایزید اطاعت می کردند. سلطان بایزید به پیروزی خویش مطمئن بود و مرتب جشن میگرفت.

تیمور هم پیش میآمد و ترکان از این بابت رضایت داشتند. نیروی مهم ترکان در پیاده نظام بود و پیاده نظام ترك در موقع دفاع بهتر به کار میخورد. بیشتر راه های آسیای صغیر درهم شکست و جنگلی بود و از نظر ترکان بسیار مناسب بنظر میرسید. فقط يك راه غربی بسبواس

---

۱ - بورسه یا بورسه از شهرهای قدیمی آسیای صغیر تا زمان سلطان مراد اول پای تخت عثمانیان بود سپس پای تخت بشهر ادرنه انتقال یافت این شهر فعلا دارای دو بیست هزار جمعیت است و با راه آهن با آنقره متصل می شود مساجد و عمارت تربیتی متعدد در این شهر هست که از آن جمله اولو جامع - مزار سلطان محمد اول سلطان مراد دوم و سلطان بایزید است مترجم

میرسید و ترکان انتظار داشتند تیمور از آنراہ بیاید .  
 بایزید آهسته آهسته سپاه خود را از طرف شرق تا آنقره برد .  
 در اینجا قسمت اردو را متوقف ساخته خودش از رود هلیس گذشت و در  
 قسمت های تپه و بلندی موضع گرفت . پیشقراولان خبر دادند که تاتار در  
 شصت میلی بایزید و در نزدیکی سیواس میباشند . بایزید همانجا که  
 بود توقف کرد سپاهیان خود را در محل مناسبی جاداد و خود منتظر شد .  
 اول سه روز منتظر شد بعد يك هفته منتظر شد . پیش آهنگان  
 خبرهای مختلف از سیواس می آوردند . می گفتند فقط يك هنك از سپاه  
 تاتار در سیواس است تیمور و سپاهیان بطرف بایزید آمده اند .  
 اما تیمور میان سیواس و سپاهیان ترك حرکت نمی کرد . هر قدر  
 پیشقراولان بایزید این در و آن در زدند از تیمور اثری ندیدند . آیا  
 تیمور با سپاهیان و پیلان جنگی در کجا آب شده است ؟  
 این جریان برای ترکها نازگی داشت . آنها در بیخوله های  
 اطراف و در قلب کرانه رود هالیس اردو زده بودند جایی که رود هالیس  
 از پشت سیواس سرچشمه میگیرد و بطرف جنوب سرازیر میشود و سپس  
 بطرف شمال تقریباً در اطراف آنقره برمی گردد و در دره های سیاه خالی  
 میشود . بهر حال بایزید تصمیم گرفت همانجائی که هست باشد تا خبر  
 دوستی از تیمور بدست بیاید .  
 بامداد روز هشتم بایزید از تاتار خبر گرفت . هنگی از سپاهیان  
 پیشقراول تیمور نعت نظریکی از میران تاتار پیش آمده بر مقدمه سپاه  
 بایزید تاختند . عده ای را اسیر گرفتند و رفتند . سرکب آنوقع یقین  
 کردند که تیمور در جنوب ردوی آنان می باشد و از آنرو بطرف جنوب  
 تاختند و در ظرف دو روز برود رسیدند و تیمور را در آنجا نیافتند .  
 بایزید ستون های سواره نظم را تحت فرماندهی پسر خود سپین که  
 سردار قبلی بود بآنطرف رود فرستاد .  
 سپین فوری مراجعت کرده خبر داد که تیمور به ترکان حمله برده  
 و اینک از پشت سر آنها عجله بآنقره میرود .  
 بایزید از این هجوم ناگهانی تیمور بو حشت افتاده با عجب از رود  
 گذشت تا سر راه را برداشتن بگیرد و به پایگه خود برسد .

کار تیمور ساده بوده است . وی همینکه راه غریبی سیواس را جنگلی و نامناسب برای عبور سواره نظام خود دید رود هالیس را میان خود و ترکان فاصله قرار داده از راه جنوب حرکت نمود . بایزید در قلب کرانه رود منتظر تیمور بود و تیمور از پیچ و خم خارجی رود می گذشت .

آن موقع محصول رسیده بود و غله را جمع می کردند و علف برای اسبان باسانی دست می آمد . تیمور عده ای از سپاهیان را تحت نظریکی از امیران عالی رتبه جلوی ترکها فرستاد و پس از تصادم با سپاهیان سلیمان در ده کوچ حصار اقامت کرد و برای نوه ها و افسرانش از موقع نظامی سخن می گفت .

تیمور با آنان می گفت : « ما دو راه داریم یا باید اینجا بمانیم اسبان را بچرا بیندازیم و منتظر ترکان باشیم یا باید جلو برویم و هرچه در راه می بینیم ویران سازیم و آنها را مجبور کنیم دنبال ما بیایند . سپاه ترکان بیشتر پیاده اند و از پیاده روی خسته میشوند . »  
پس تیمور بعد از لحظه ای اظهار داشت : « همین راه را پیش می گیریم و منتظر نیشویم »

تیمور از همان ده خط سیر را تغییر داد . عده تیرومندی را برای محافظت ده گذارد و سواره نظام را تحت فرماندهی دو امیر جلو فرستاد و عده ای پیاده نظام با آنان همراه ساخت که در اردوگاه ها برای آب چاه بکنند و سواران دستور داد هر جا غله و محصولی دیدند جمع کنند .

تاتارها بوضع مناسبی برخوردند راه باز و آب فراوان بود از همه مهتر آنکه فهمیدند اردوی بایزید در سر راه آنها و نزدیک آنقره است تیمور بر سرعت سیر افزود و صد میل راه تا آنقره را در ظرف سه روز پیود .

تیمور برخلاف معمول اسلحه پوهید و سواره اطراف شهر را بازدید کرد . ترکان از داخل شهر مہبی دفاع گشتند . تیمور هم امر بحمله داد . و خودش برای بازدید اردوی بایزید عزیمت نمود . اردوگاه بایزید در آن موقع خالی شده بود چون ترکان آنرا رها کرده بودند  
آنقره در وسط دشت وسیعی قرار داشت و تیمور دانست که موقع



نظامی بایزید بسیار خوب بوده است لذا بتاتار دستور داد در محل سابق اردوی بایزید چادر بزنند. سپاهیان تاتار بامر سرداران خود رود کوچکی را که بطرف آنقره میرفت سد کردند و مجرای آن را از پشت اردوی خود قرار دادند.

یگانه منبع آبی که برای ترکان (ترکانی که بعد میآمدند) میسر میشد چشمه‌ای بود که تیمور فرمان داد آنرا نیز خراب کرده و آبر را آلوده سازند. پیش از این که سپاهیان تیمور راجع بحصر آنقره بیندیشند خبر رسید که بایزید در دوازده میلی مییاشد.

تیمور از خیال تصرف آنقره (۱) منصرف گشت و حتی بتاتارانی که مشغول خراب کردن سنگری بودند فرمان داد پامین بروند. در آن شب تیمور اطراف اردو را خندق کند. و آتش افروخت. سواره نضه در دشت کشیک میدادند. اما ترکان تا بامداد آنروز نیامدند.

ترکان يك هفته با سرعت پیش میآمدند و آب و آذوقه مرتباً هم نداشتند فقط با باقی مانده خوارباری که از دست تاتار محفوظ مانده بود بستختی روز میگذرانیدند. وهینکه نزدیک شدند تاتار را در پیکان نظامی خویش دیدند که اتفاقاً خواربار فراوانی هم در دست تاتار مانده بود. بدتر از همه ترکها آب نداشتند و یگانه رود قبل استفاده پشت سر تاتار قرار داشت.

بایزید چیزی را که میخواست ناچار اجراء نمود یعنی سواره نظام ضعیف خود را در برابر سواران دلیر آسای مرکزی قرارداد. ترکان با آب تشنه و البته ناتوان بیدان رفتند. تیمور روی دست بایزید برخاسته و او را مجبور کرده بود که بر خلاف میر با نقره بیاید. و در نتیجه پیش از آنکه نخستین شمشیری در آفتاب برق بزند ترکان شکست خوردند.

دو ساعت ده صبح که آفتاب بشدت میتابید، میوزید ترکان

۱- آنقره یا انگوریه پای تخت ترکیه در شهر مدی قیه آمیدی صغیر واقع در کنار رود «انگوری سو» در سال ۱۹۳۳ پس از غلبه جمهوری یای تخت شد مسافت آنقره تا استامبول قریب ۲۲۰ میل است و بس. در آهنگ استامبول اتصال می دهد جمعیت این پای تخت جمعاً ۲۰۰۰۰۰ نفر است هر و هر می باشد مترجم

جرئت فوق العاده بیدان آمدند چون کمتر خود را مطلوب میدیدند.  
 جبهه دولشکر بسافت بیش از پانزده میل در دشت امتداد یافت .  
 يك جناح تاتار در کنار رود جناح دیگرشان در ارتفاع مستحکمی بر  
 قرار شده بود و با چشم دیده نمیشد .  
 مورخان میگویند که ترکان مانند صاعقه با طبل و کوس و سنج به  
 میدان ریختند و تاتار آرام بودند .

تیمور تا لحظه آخر سوار نشد. وی بیش از چهل دسته سواره نظام  
 همراه نداشت و عده ای پیاده باده باده ای سوار در گوشه ای قرار گرفتند .  
 امیر محمد نوه تیمور فرمانده قلب لشکر بود سپاهیان سمرقند و هشتاد هتک  
 سپاهی با افسران و سرهنگان غالب نقاط آسیا تحت نظر امیر محمد بودند.  
 پیلان با روپوش های چرمی نقاشی شده در این قسمت جا داشتند ظاهراً  
 این پیلان را بیشتر از نظر تشریفاتی ( و نه نظامی ) میدان آورده  
 بودند .

در آخرین قسمت جناح تاتار سلیمان پسر یزید یا سوارکاران آسیای  
 صغیر دیده میشد . سپاهیان تاتار اینان را با تیرهای نفت آلود آتشین  
 پذیرائی کردند . اسبان و مردان میان دود و خاک ناپدید می گشتند .  
 ترکان بهال پریشانی دچار گشتند و در همان موقع نخستین خط  
 راست تاتار پیش آمد و نورالدین که از نواناترین سرداران تیمور بود  
 به آن قسمت پیوست .

در نخستین ساعت پیشرفت ترکان متوقف شد و تاتار جبهه مهاجم  
 پیدا کردند . نورالدین چنان جناح سلیمان را درهم شکست که عده ای از  
 ترکان از میدان در رفتند . در آن موقع عده ای از تاتار آسیای صغیر که  
 با زور و فشار سلیمان جزء ترکان آمده بودند دریافتند که سران آنان با  
 تیمور میباشند لذا از پریشانی اوضاع استفاده کردند و ترکان را  
 ره ساختند .

همین که نورالدین در جناح راست مستقر شد تاتار از طرف چپ  
 با سه موج حمله شمشیرداران ترك را درهم شکستند و نقطه ضعف ترکان  
 یعنی سواره ضد آن ها را کوییدند . و بقدری تند رفتند که تیمور  
 توانست آنها را بینه .

در این موقع امیر محمد نزد پدر بزرگ خود آمده و از اسب پیاده

شد و روی پای تیمور افتاده اجازه خواست بطرف پیاده نظام بمی قلب ترکان بتازد . اما تیمور چنین اجازه ای نداد .

تیمور برعکس بامیر محمد گفت با همراهی عده ای از بهادران و سپاهیان سمرقند به کمک جناح چپ بشتابد چون آن جناح خیلی پیش رفته است .

نواده محبوب فاتح پیر پرچم قرمز خود را بر افراشته به امر پدر بزرگ با عده ای از برگزیدگان سپاه بطرف جناح چپ رفت . و همان طور که پیش میرفت . بطور بی سابقه با دشمنان می جنگید . در آن جا سواران سربستانی و پیادگان اروپائی که بکمک پایزید آمده بودند با سربازان و سرداران تاتار که برای جان می جنگیدند مواجه گشتند . در همین میدان پترپادشاه سربستان بر زمین افتاد و امیر محمد دلیر مجروح گشت . و ناچار از اسب به زیر آمد . و سرانجام جناح راست پایزید در هم شکست .

بایزید با عده زیادی پیاده از طرف راست و چپ بدست تاتار محاصره شد . در آن موقع تیمور فرماندهی مرکز را بدست گرفته پیش آمد پیاده نظام دلیر عثمانی ( جان ناران ) که تا آن موقع شکست نخورده بودند در برابر شطرنج باز آسیامات گشتند خودشان محصور و امپراتورشان بیچاره شد . قسمت عقب قشون ترک تا راه را باز دیدند گریخت . دیگران هم در اثر حمله های متوالی تاتار پراکنده شدند و هر جا پناهی میدیدند می ایستادند .

فیل های مسلح و آتش مایع از سنگر های پشت پیل کار ایندن را زار میساخت . ترکان میان خاک و گرد و غبار و دود در آن صحرای خشک آفتاب زده جان میدادند . حتی آن همی هم که گریختند ز تشنگی و خستگی مردند

بایزید با هزار جان در تاتار در یک پیله ایی آورد و تا بعد از ظهر پایداری نمود و تیشه ای در دست گرفته با مردن خود روی تپه ایستاد . همانطور که در جنت و ترلو (۱) گذرد قدیمی . پشون در کدو

۱- و اتولو واقع در بیویک میدان مشهوری است که . پشون در سال ۱۵۰۰

رای همیشه در آنجا مضمون گشت مترجم

سردار شکست خورده خویش جان دادند در آنجا هم جان نثاران مسلح در پای سلطان بایزید هلاک شدند و تسلیم نگشتند .

بعد از ظهر بایزید با چند سوار عازم فرار شد . اما ترکان او را تعقیب کرده یارانش را کشتند و اسبش را تیر زده بر زمین انداختند . سپس بایزید را موقع غروب آفتاب کت بسته بچادر تیمور بردند .

می گویند آن موقع تیمور به پسرش شاهرخ شطرنج می باخت . و همینکه بایزید را با آن ریش بلند دید مشاهده کرد که آسیروی هنوز هم مجلل می باشد لذا از جا برخاسته تا در چادر با استقبال او رفت . آنگاه تبسمی روی تیره تیمور را روشن ساخت

بایزید که هنوز غرور و جرئت خویش را از دست نداده بسود پس از مشاهده آن تبسم گفت :

« کسی را که خدا ناتوان ساخته نباید مسخره کرد »

تیمور پاسخ داد که « تبسم من از آنروست که خداوند دنیا را به لنگی مثل من و کوری مثل تو داده است »

سپس تیمور با خشونت گفت « اگر تو غلبه کرده بودی سرنوشت من و کسانم معلوم بود »

بایزید باین حرف جواب نداد . تیمور گفت بندهای بایزید را به گشایند و او را کنار خودش در چادر بنشانند . تیمور خشنود بود که اسیری مثل سلطان زیر دست خودش باشد و لذا با او بمهربانی رفتار کرد . (۱)

بایزید خواهش کرد در باره پسرانش تحقیق شود و تیمور فسوری این خواهش را پذیرفت . یکی از آنان بنام موسی دستگیر شده بحضور

۱- مارلو در کتاب خود موسوم به « تیمور لنگ بر دک » میگوید بدستور تیمور بایزید را در قفس گزاردند و مثل حیوان گردانیدند . این گفته مارلو از طرف مورخان معاصر تیمور تایید نشده است فقط ابن عربشاه در آن باره چنین میگوید « پسر عثمان در دام افتاد و او را مانند مرغ در قفس گزاردند » هرپوت ادامس - کیوتز میگوید شاید بایزید را در تخت روان میله دار گزاردند . این مسلم است که بایزید پس از اسیری بیمار شد و بدون شك او را در تخت روان نشاندهند . تیمور پزشکان را بمعالجه وی مأمور ساخت و ظاهراً با ادب و احترام با وی رفتار کرد اما در عین حال و زان مجبور نبود در جشن پیروزی حضور یابد . مؤلف

آمد و از دست تیمور خلاص گرفته کنار پدر نشست. یکی دیگر که در جنگ کشته شده بود پیدا نشد و بقیه پسران بایزید گریخته بودند. سپاهیان تیمور به تعقیب ترکان پرداختند و از هر طرف تا دریا به دنبال آنها رفتند. نورالدین پس از تصرف برومه پای تخت بایزید سخرانه و زنان بایزید را که بسیار متعدد و زیبا بودند نزد تیمور فرستاد. مودخان می گویند آن زنان رقاصه ها و سازندگان ماهری از آب در آمدند.

سپاهیان تیمور با غنیمت های فراوان برگشتند. تیمور حسب معمول جشن مفصلی بر پا ساخت و بساط عیش را با شراب و زنان اروپائی آراست.

بایزید هم باین جشن دعوت شد و ناچار آمد. بایزید کنار تیمور نشست. تیمور فرمان داد محبوبه بایزید را که جزء غنیمت ها آورده بودند در مجلس حاضر سازند ترك بدبخت ناچار عمایه مرصع سرگزارد و عصای مرصعی که علامت فتح بود؛ در دست گرفت.

بایزید را لباس پوشانیده در مجلس آوردند و از شراب ها و بنک و حشیش هائی که عادت داشت بوی تقدیم داشتند ولی او بهیچ چیز لب نزد. زنان زیبای بایزید برهنه پیش چشم او بانتظار سردران تاسر ایستاده بودند.

بایزید در میان آن ماهر و بان چشمش به محبوبه خود دسینا افتاد. این زن زیبای مسیحی خواهر پتر پادشاه سرستان بود و بقصری بایزید او را دوست داشت که او را مجبور به سلام آوردن نکرد.

بایزید بی صدا و بی حرکت نشسته بی چشم خود می دید زن سپید اندام وی از میان دود عطر و بخور به مجلس می آید. بایزید بین آنها را از میان چندین ملت اسیر برگزیده بود و در آغوش وی جا داشتند و اکنون برهنه در مجلس تیمور حضور می یافتند. زنان مشکین موی از منی زنان موصلائی چرکس زنان چاق و فرجه روسی زنان خوش جنبه و بروی یونانی از حرم مقدس بایزید بیرون کشیده شده و در آنجا میرقصیدند. فتحان آسب به بایزید نظر برده - مسخر از زبانشان - همه می نمودند. بایزید در آن موقع در کادی آمده که در آنجا گشته و

نوشته بود . بایزید از شدت خشم نمیتوانست چیزی بخورد و خشم و غرور وی بحال تب جان گداز تبدیل گشت . آیا تیمور در آنحال خون سرد بود ؟ آیا از تماشای بایزید در آن جامه سلطنتی لذت میبرد ؟ آیا واقعا اسپر بزرگوار خود را گرامی میداشت ؟ آیا این جشن را برای تحقیر بایزید دایر ساخته بود ؟ کسی نمیتواند باین پرسش ها پاسخ بدهد و آنچه مسلم است بایزید بقدری متأثر بود که هیچ چیز احساس نمی کرد . صدای کوس و دهل و آواز پیروزی تاتار های استپ در گوش بایزید منعکس میشد .

بایزید عصای مرصع را در دست داشت و تن فریبش از شدت آندوه می لرزید . اما همینکه سرداران تاتار بدختران خواننده ترك ( بایادرها ) فرمان دادند سرود پیروزی ترك را بخوانند بایزید بی تاب گشت و بدر چادر رفت .

تیمور مانع رفتن بایزید نشد و افسر تاتار برجستند و بازو های او را گرفتند و او را از میان مهمانان عبور دادند عمامه مرصع بایزید روی سینه اش افتاده بود . تیمور دستور داد که مجبوره بایزید بغنی دسپینا را پیش وی فرستادند . آری سر نوشت ایلدرم بایزید چنین بود . قوای وی در اثر شهوترانی و سنجیهای جنگ تحلیل رفت افتخارات او درهم ریخت و دو سه ماه بعد از آن شکست مرد .

## فصل سی ام

### پشت دروازه های اروپا

بطوری ترکان شکست خوردند که جنگ دوم ضرورت نیافت. آنگاه تسلیم شد شهرهای بروصه و وینسیا مورد هجوم و حمله تاتار گشتند. تا نزدیک دریا و در تمام اطراف شبه جزیره آسیای صغیر بزرگان ترك دور هم جمع شدند پاشاها افسران و سایر سرداران ترك با دسته ای از اسیران و پناهندگان به آن نواحی پناهنده شدند. گرجی های ماهیگیری و کشتی های مخصوص تفریح و عیش و نوش آنها را بجزایر اطراف حل کرد. حتی کشتی های یونانیان و مردم جنوا سپاه شکست خورده سلطان را باروپا بردند.

چرا مسیحیان دشمنان و ستگران سابق خود را اینطور کشت کردید معلوم نیست. شاید پول گرفتند شاید سیاست هدیمی بودن عسی میشد که با تمام دول همدست باشند. عمان یونانی قول داده بود که اگر تیمور بچنگ سلطان برود بوی پول و کشتی بدهند ام این دورنگی یونانیان تیمور را خشکین ساخت مخصوص موقعی که یونانی ها حاضر نشدند سپاهیان تاتار را از رود عبور بدهند.

در ظرف يك ماه تمام ترکان آسیا باروپا رفتند و در عوض هرچه تاتار در اروپا بود با آسیا آمد. سواران سمرقند بکرانه سفر آمدند و گنبد های طلائی قسطنطنیه را تماشاکرده. و روی خسرا، های روی یعنی محلی که موقعی دربار هنر بود اسب تازی میدادند سپس به يد قلعه سن جان از میر افتادند و گرچه فصل زمستان بود تیمور برای دیدن آن قلعه باز میر رفت زیرا شنیده بود که یزید شش سال آن قلعه و محاصره کرد و کاری از پیش برد.

قلعه بالای په در کنار خلیج بود. سرداران مسیحی مقب قلعه حاضر

به تسلیم نشدند تیمور قلعه را محاصره کرد و بدستور او روی آب برج های چوبی ساختند .

تیراندازان تاتار از فراز آن برج ها گلوله های نفت آلود بقلعه ریختند . وسعی در جلوی خلیج بستند که مانع آمد و رفت در خلیج شد . فرنگیان دو هفته بعد از این محاصره از قلعه فرود آمدند و پیش از آن که راه دریا بسته شود در کشتی ها نشسته مشغول مبارزه گشتند . سه هزار نفر از مسیحیان با کوشش بسیار خود را بندریا رسانیدند و با شمشیر و پارو مردم از میر را که میخواستند دنبال آنها حرکت کنند از پا در آوردند . روز بعد کشتی کمک از رودس برای نجات آنان وارد شد .

اما همین که کشتی مسیحیان بساحل نزدیک شد تاتار که آنوقع در قلعه بودند بطور هولناکی از آنان پذیرائی نمودند . باین قسم که سربکی از صلیبیان را در منجنیق نهاده بکشتی مسیحیان افکندند . در هر حال کشتی مسیحیان رفت و تاتار از قلعه از میر فرود آمدند و دو برج از کله آدمها در شهر از میر باقی گزاردند .

هنگامی که آسیای صغیر از ترکان خالی میشد دوامیر گریز پا یعنی قره یوسف ترکان و سلطان احمد جلایر از بیراهه گریختند . فرمانروای بغداد بدربار قاهره پناه برد و قره یوسف بهحرای عربستان گریخت . زیرا صحرا را از دربار مصر امن ترمیدید . قاهره که خود را در معرض خطر دید فوری تسلیم شد و هدایائی برای تیمور فرستاده اظهار اطاعت کرد و مقرر شد نام تیمور را در مسجدها ذکر نموده او را دعا کنند . و احمد بیچاره را بزندان انداختند .

پادشاهن اروپا دچار سرگیجه گشته نیدانستند چه کنند . بیشتر از هر چیز متعجب و کنجکاو قدری خوشحال و سقدار زیادی هم هولناک بودند چنین جریان هولناکی که در آستانه اروپا واقع شده بود آنها را دیوانه ساخته بود . جامی که ترکان در مدت صد سال حکومت میکردند اکنون در تصرف فاتح تاتاری درآمده بود که ناگهان از خاور دور پدیدار گشت . بپزید و آرتش او بکلی نابود شدند .

هنری چهارم پادشاه انگلیس مانند ورزشکاری که برفیق خود تبرک بگوید به تیمور تبریک نوشت . شارل ششم پادشاه فرانسه ناگهان



بفکر پیامی افتاد که اسقف یوحنا از طرف تیمور برای وی آورده بود .  
لذا او را احضار کرد و با نامه و هدیه بنزد تیمور بر گردانید .  
مانوئل امپراتور آواره یا خوشحالی بشهر خود قسطنطنیه باز آمد  
و از آنجا هدایا و پیام اطاعت آمیز بخدمت تیمور فرستاد . نواده فیصّر  
روم پشت و پناهی بهتر از پادشاهان مسیحی بدست آورد . مردم جنوا  
در پرا و اطراف شاخ طلای (۱) بسفور پرچم های تیمور را برافراشتند .  
قطر اسپانی باقی مانده بود که باید با خداوندگار تاتار روابط  
بر قرار سازد .

کمی پیش از این وقایع هنری سوم پادشاه کاستیل دو افسر نظامی  
بشرق فرستاده بود تا اوضاع را از نزدیک مطالعه کرده وضع ترکان و  
قدرت آنان را معلوم دارند . بلا یودوسو تو مایور و فرنانو و دو بالازد لوس  
( نام آن دو افسر اسپانیولی ) تمام آسیای صغیر را بازدید کردند و سر -  
انجام باردوی تیمور رسیده در چنگ آنقره حضور داشتند . تیمور آنان  
را بحضور پذیرفت و دو زن مسیحی را از میان اسیران حرمسرای بایزید  
برگزیده به آنها هدیه داد . مورخان نام یکی از آن دوزن را آنژیلنا  
دختر کونت جان مجارستانی و دیگری را ماریای یونانی مینویسند و زن  
اولی در زیبایی بسیار مشهور بوده است . تیمور نماینده ای از طرف  
خود با این دو افسر باستانی فرستاد .

هنری به منظور تجلیل از تیمور سه نفر از سرداران خویش راهمراه  
نماینده تیمور بسمرقند فرستاد . سردست این سرداران روی دو گونزالیس  
کلاویجو آجودان هنری بود .

کلاویجو با نماینده تیمور و همراهان خویش در ماه مه ۱۴۰۳ با  
یک کشتی جنگی از بندر سان باری حرکت کرد . و همینکه به قسطنطنیه  
رسید خبر شد تاتار رفته اند کلاویجو با مر پادشاه خود تا سمرقند دنبال  
تیمور رفت .

تیمور برای ورود با اروپا اقدامی نکرد . راه های خلیج بروی  
اوبسته بود . ولی او میتواند از راه دریای سیاه دور بزند و با اروپا برود

۱ - پرا نام یکی از محله های فرانکی نشین استامبول است که ترکها آن  
را بی اولغلی مینامند شاخ طلای یا خلیج ویا مرداب کوچکی است که بشکل شاخ  
از سفر جدا شده و در کنار شهر استامبول پیش رفته است مترجم

تیمور چند سال پیش از آن شبه جزیره کریمه را دیده بود . برای رفتن با اروپا محرکی لازم بود که آنموقع وجود نداشت . سپاهیان میخواستند بسمرقند برگردند . از شهرهای بایزید غنیمت های زیادی بدست آمده بود . از آن جمله دروازه های نقره شهر بروصه که با تصاویر سن پترو سن پال تزئین شده بود و دیگر کتابخانه بیزانس که سلطان بایزید آنرا بچنگ آورده بود . همه اینها را تیمور با خود برد .

برای مدتی تیمور خود را سیاست مشغول داشت . برای شهرهای متصرفی جدید ( قلسرو بایزید ) حاکم تعیین می کرد حقوق می پرداخت باج ها را جمع آوری مینمود و سفیران را می پذیرفت . در این اثناء بایزید مرد و تیمور بفرقتهجات تازه افتاد .

در ضمن تیمور دچار مصیبت غیرمنتظری شد که برای وی بسیار دردناک بود . سرداران بسوی خبر دادند که امیرمحمد در اثر جراحات وارده در میدان آنقره بحال مردن است .

تیمور فوری با پزشکان حرب ببالین نواده خود شتافت . ولی موقعی باردوگاه امیرمحمد رسید که او زبان نداشت و در حال مرگ بود تیمور دستور داد طبل عزا بنوازند و سپاهیان بطرف سمرقند عزیمت کنند .

پسرنخسین تیمور جهانگیر و پسر دوش عمر شیخ چندی پیش مرده بودند . میران شاه نالایق از آب درآمد و شاهرخ جوان خونسرد بود و تمایلات جنگی نداشت . تیمور تمام علاقه خود را باین نواده جنگجو یعنی امیرمحمد اختصاص میداد و او را گل لشکر خود میدانست .

چند سلحشور جوان را که در بعبوحه فتح و پیروزی مرده بود مومی می کردند و با هنگی که بحت فرمان وی بود بسمرقند آوردند و همه سپاهیان بجای جامه های رنگین لباس عزا بر کردند . تیمور با حال بهت و حیرت بناله های خان زاده مادر امیرمحمد گوش میداد . و همین که پسران کوچک امیرمحمد همراه نعش پدر از تبریز بسمرقند رسیدند تیمور بیشتر متأثر شد و مشاهده آن یتیمان طوری در وی اثر کرد که چند روز به تنهایی درسراپرده خویش بسر برد .

فتح پیرمیل همه مردان پیر در آن ایام احساس میکرد که قوه ای ماورای قوه بشری عزیزترین اشخاص را از او میربایسد . امیران پیشین

که با وی همقدم بودند آنموقع حیات نداشتند سیف الدین در متکار جا کو - بارلاس و فسا دار و امیر محمد پسر نخستین پسرش همه از دست رفتند حتی آق بوغای صیسی که بحکومت هرات رسیده و پسران خود را در راه تیمور فدا کرده بود در آن ایام نیز بیست .

در عوض نورالدین و شاه ملک در خدمت تیمور میزیستند این دو گر چه سرداران دلیری بودند اما لیاقت اداره امور کشوری را نداشتند . ملاها مرتب بحضور تیمور میآمدند برای امیر محمد طلب مغفرت میکردند تیمور را تسلیم میدادند برای او دعا میخواندند و پیشگوئی میکردند . تیمور خوابهای پریشان میدید . خانهای مرده که از صحراها به ختا لشکر کشی کرده بودند بخواب تیمور میآمدند .

حتی موقعی که بغداد دستور داد بغداد و شهرهای خراب دیگر را مرتب کنند این خیالات بهشش می آمد . تیمور حکومت خراسان را به شاهرخ و حکومت هند را برادر شاهرخ محمد واگذار و همان اوقات از صحرای گویی و شکار آهو در اطراف شهر سبز و ایام جوانی و افسانه های که در آن ایام شنیده بود یاد میکرد .

تیمور از آن افکار و خیالات و از آن افسانه های کهن نقشه تازه ای طرح کرد . و آن اینکه بدشت گویی لشکر بکشد پشت دروازه های بزرگ که حصار ختا میباشد پای بگذارد و آخرین قدرتی که ممکن است با او مخالف شود از پا در آورد .

تیمور چیزی در این باب با افسران خویش نمی گفت . و خواه ناخواه سپاهیان را در تمام مدت زمستان در بریز نگاهداشت . در ضمن خودش مشغول اقدامات شد تا مقدمات لشکر کشی را فراهم سازد کسه به محض روئیدن علف بطرف سمرقند حرکت کنند و سپاهیان را به دوبار عظیم خویش برساند .

تیمور در ماه اوت سمرقند رسید و در باغ دلگشا منزل کرد . سپس بقلمه جدید رفت و چون ایوان قلعه ر بقدر کافی وسیع ندیده معمار را سرزنش نمود . آنگاه به محاکمه وزیران پرداخت و عملیات آنان در ایام غیبت خویش رسیدگی نمود بعضی از آنها را دار زد و بعضی را انعام داد . يك نیروی تازه مانده حال تب تن پیر او را گرم نگه می داشت . وی مقبره مجلی با گنبد طلا و سنگ مرمر برای امیر محمد تهیه

دید و با نیروی اراده گلستانی با ستونهای نقره و سنک مرمر و عیاج و آبنوس بنا کرد.

او برخلاف چریان سن خویش کار میکرد، چون در ظرف دو سال اخیر قوه باصره اش مرتب کم میشد، پلک‌های دوچشمش چنان روی هم افتاده بود که مثل آدم‌خواییده بنظر می‌آمد. در آن موقع شصت و نه سال از عمرش می‌گذشت و میدانست که روزهایش با آخر رسیده. آماده‌ست از کار برنمیداشت. تیمور گفت: « دو ماه جشن بگیرند و کسی هم حق چون و چرا ندارد. »

در این جشن عمومی از بیست ملک‌سفرای بیار کباد تیمور آمدند از آن جمله سفیران سیه‌چرده مغول‌های کوبی بودند ایشان از ختای اخراج شده بوده بودند. تیمور مدتی با آنان صحبت داشت.

تیمور فرصتی بدست آورده با کلاویجو سفیر و آجودان پادشاه اسپانی نیز مذاکره کرد کلاویجو از قسطنطنیه تا سر قند باوی آمده بود سردار نیک اسپانی آن مصاحبه را چنین شرح میدهد.

روز دوشنبه هشتم سپتامبر سفیران (۱) از باغی که اقامت داشتند بطرف شهر مسرفت حرکت نمودند و هینکه به شهر رسیدند پیاده شده بی‌باغ رفتند در این کاخ دو آجودان آمده گفتند هدیه‌هایی که آورده اید بدهید. سفیران هدیه‌ها را دادند و آنان هدیه‌ها را روی دست گرفته نزد خداوند کار بردند سفیر سلطان نیز چنان کرد.

سردار کاخ عالی و بزرگ بود و باکشی‌های زیبای آبی و مطلق‌ترین شده بود. جلوی کاخ دربانان چماق بدست کشیک میدادند. سفیران مش فیل را دیدند که قلعه‌های چوبی بست آنها بود و سرپازانی توی آن قلعه ها جا داشتند سپس بازوی سفیران را گرفته و آنها را جلو بردند و نماینده‌ای که خداوند گار نزد پادشاه اسپانی فرستاده بود حضور داشت. تاتارها که او را دیدند خندیدند زیرا لباس اسپانیولی به تن داشت.

سردار پیری که در اتاق جلو نشسته بود بسفیران معرفی شد از روی

۱ - کلاویجو خود همراهان را سفیر و تیمور را خداوند گار (نرد) میخواند. سغانی که در اینجا ذکر شده مقصود پادشاه مصر است. این مطالب بطور اختصار از ترجمه کلمنتس بسازخام اقتباس شده و آن ترجمه را انجبر ها کلویت منتشر کرده است مؤلف

احترام بآن سردار تعظیم کردند. سپس سفیران رانزد بچه های کوچکی بردند که نواده های خداوند گار بودند. در آنجا نامه ای را که شاه اسپانی بخداوند گار نوشته بود از سفیران خودواستند. سفیران آن نامه را یکی از آن پسرها دادند و تیمور نامه رانزد تیمور برد و خداوند گار اظهار تمایل کرد که سفیران را ملاقات کند.

خداوند گار روی زمین در ایوان جلوی در نشسته بود. جلوی وی حوض و فواره آبی بود که با ارتفاع زیادی آب از آن می جست و سیب های سرخ در آب غوطه می خورد.

خداوند گار چارژانومیان منعمه ها روی قالیچه زرینت ابریشمی قرار داشت. قبای ابریشمی دربر و کلاه بلند سفیدی بر سر داشت. وی کلاهش یک رشته مروارید و جواهرات دیگر دیده میشد.

بعضی اینکه سفیران خداوند گار را دیدند تا زانو برای ادای احترام خم شدند و دستها را بسینه گزاردند. سپس جلورفته دوباره تعظیم کردند آنگاه برای مرتبه سوم زانو بزمین زده متوقف شدند.

خداوند گار فرمان داد بر خیزند و جلو بروند. آنگاه سردارانی که همراه سفیران بودند رفتند. امیرانی که در حضور خداوند گار بودند از آن جمله نورالدین بازوی سفیر را گرفته نزدیکتر بردند تا خداوند گار بخوبی آنها را ببیند. خداوند گار در اثر پیری پندمیدید.

خداوند گار دستش را برای بوسیدن سفیران دراز نکرد چون چنین عادتی معمول نیست خداوند گار حال پادشاه را جویا شده گفت: «پسر من پادشاه اسپانی چطور است؟ حالتش خوب است؟»

سپس سردارانی که اطراف او بودند از آن جمله پسر تو کتامین پسر امپراتور سابق تاتار و سایر شاهزادگان سرفتنده (۱) رو کرده گفت: «اینان از طرف پسر من پادشاه اسپانی می آیند پادشاه اسپانی بزرگترین پادشاه فرنگ است و در آخر دنیا زندگی میکند.»

۱ - خان مغول (جغتای) که بدست تیمور رانده شده بود کلاویجو اطلاعات درستی از آسیا بدست آورده او نخستین کسی است که پیش از قرن نوزدهم از اروپای غربی بسرفتنده آمده است. و کاخ های با عظمت سرفتنده را دیده است تیمور تصور میکرد آن کاخ های مستحکم قرن ها می باید ولی قسمت عمده آن در قرن نوزدهم در اثر زلزله و باد و باران و برف از میان رفت و ژانف

آنگاه نامه را از دست نواده خود گرفته و کشوره گفت همین حالا او را  
 میخوانند. پس از آن سفیران را با تاق دست راست قصر جلوس خداوند گار  
 بردند و آنان را زیر دست سفیر خنانشانند. خداوند گار که آنان را زیر  
 دست سفیر خنای داد سنور داد آنها را بالاتر بنشانند و سفیر خنای را زیر دست  
 آنها بگذارند و چنین گفت که اینان نماینده پسر من و دوست من پادشاه  
 اسپانی هستند و او سفیر خنای پسر فرستاده یک آدم بد و مرد دزدی میباشد.

## فصل سی و یکم

### دنیای سفید

فاتح پیر از مدینه فاضله (اوتویا) خود یک اردوگاه یک شهر و یک باغ ساخته بود و در آن شهر جشنهای مجللی برپا میداشت. در دو ماه پاییز که آفتاب رنگ پریده بقله کوه‌های آبی رنگ سمرقند نزدیکتر میشد شهر سمرقند مانند شهر پریان بنظر میرسید.

کلاویچو از دیدن آن مناظر و جشنها حیران گشته بود و شهر را پر از گل‌های رنگارنگ و میوه‌های گوناگون میدید تخت روانهای مرصع جواهر درخشان از این خیابان بآن خیابان میرفتند دختران زیبا میان آن تخت روانها آواز میخواندند و ساز زنها دنبال آنان حرکت میکردند پیرها و بزرگ‌های شاخ طلایی همراه آنان بودند اینان نیز دختران زیبایی بودند که پوست بزوبیر به تن داشتند و پوست فروشان سمرقند آنان را آنطور پوشانیده بودند. کلاویچو قلعه را دیده بود که از مناره‌های مسجد مرتفع‌تر بود و آنرا نسا جان سمرقند از پارچه قرمز بافته بودند. کلاویچو جنگ پیلان و ورود شاهزادگان تاتار را از هندو ورود امیران گوبی را با هدایای بسیار دیده بود که خدمت تیمور می‌آمدند.

کلاویچو میگوید: «آنچه که من دیدم قابل وصف نیست باید خود انسان بیاید و آهسته آهسته حرکت کند و آن مناظر را بچشم ببیند.»  
بعضی‌اتام جشن سفیران ناگهان مرخص شدند.

تیمور شورای امیران و شاهزادگان را تشکیل داده بآنان گفت: «ما همه آسیا بجز ختا را گشوده‌ایم ما پادشاهانی را برانداختیم که همیشه همیلت ما را جاویدان ساخته است. شما در جنگ‌های بسیاری همکار من بوده‌اید و هرگز شکست نخورده‌اید. برای شکست دادن بت پرست‌های ختا آنقدرها نیرو و قدرت لازم نیست. شما باید با من بیایید.»

تیمور با روحیه عالی و صدای رسا و با اراده آنان را تشویق نمود. این آخرین اردو کشی وی بود که از سرزمین نیاکان بطرف دیوارهای بلند ختامیرفت. و کسانیکه بیش از سه ماه استراحت نکرده بودند حاضر شدند پرچمها را برافرازند.

اقدامات دیگری نیز ضرورت داشت. جمعت عظیمی از سلحشوران در سمرقند گرد آمده بودند. دو بیست هزار نفر برای اردو زدن در سر جاده حرکت کردند. آن موقع اول زمستان بود. آنها باید روی پشت بام دنیا منتظر برف باشند. ولی تیمور نمیخواست با انتظار بهار بماند.

تیمور امیر خلیل را با جناح راست سپاه بشمال فرستاد و فرماندهی قلب را به محمد سپرده خودش با او حرکت کرد. این لشکر کشی مانند یک شهر چوبی بنظر میرسید زیرا تیمور انواع و اقسام وسایل آذوقه با خود همراه برده بود.

همینکه لشکر از رود سمرقند گذشت تیمور از روی اسب بطرف سمرقند برگشته نگاهی کرد اما چیزی نگفت. دیگر گنبدها و مناره های شهر دیده نمیشد.

ماه نوامبر و هوا بسیار سرد بود. و همینکه لشکر وارد گردنه شد برف پازیدن گرفت. این گردنه بعداً بدروازہ تیمورلنک شهرت یافت. بادهای سرد ستپهای شمالی چنان بسختی میوزید که سپاهیان ناچار به خیمه ها پناه بردند و تقریباً از سرما بی حس شده بودند همینکه از چادرها بیرون آمدند سراسر جهان از برف سفید بود. چوپیارهایخ بسته و جاده ها با برف و یخ پوشیده شد. پاره مردان و اسبان از سرما مردند ولی تیمور بر نیگشت.

امیر خلیل و لشکریانش در کنار شهر سنگی در کلبه های زمستانی پناهنده بودند اما تیمور آنجا هم نماند. فاتح پیر اظهار داشت که بقلعہ اورتار واقع در مرز شمالی خواهد رفت و بنوع خود فرمان داد که بعضی بساز شدن راه فوری سپاهیان را بقلعہ اورتار بیاورد.

سپاهیان مجبور بودند روی برفها نمد بیندازند تا کاروان شتر و ارابه ها بتوانند از روی برف بگذرند و رود سیحون تا سه قدم پشت یخ بسته



بود و لشکریان از روی یخ گذشتند .

زمستان بر شدت خود روز بروز میافزود برف و یخ و باران و تندباد دست بر نمیداشت فقط گاهگاهی آفتاب رنگ پریده‌ای روی یخ نمایان میگشت چندین سال پیش سپاهیان تیمور از همین راه بطرف قزل‌اردو میرفتند . ولی لشکر کشی امسال با آنسال تفاوت داشت در این سال با زحمت زیاد روزی چند میل بطرف اورتار و راه شمالی ختای جلو میآمدند ولی در آن موقع بیش از اینها پیشرفت داشتند .

دره‌ها در میان ابرهای مه غلیظ فرورفته و تاریک مینمود و پرچم‌های تیموری بزحمت و تانی از کوه‌های پر برف گذشته باین دره‌ها می‌رسید . سرانجام مانند چار پایانی که زباد بار دارند لشکریان تیمور از دره بیرون بدشت‌های شمالی رسیدند و از آنجا دیوارهای قلعه اورتار یعنی پناه‌گاه زمستانی را مشاهده کردند .

تیمور در اینجا اقامت کرد تا در آغاز بهار عزیمت کند .

در ماه مارس ۱۴۰۵ با مرتیمور لشکر حرکت کرد . پرچم‌ها را برافراشتند و طبل‌ها و دهل‌ها را کوفتند و سپاهیان را برای رژه بدشت آوردند . فرماندهان جنگ موزیک نظامی را برای سلام شبانه تیمور آماده می‌ساختند صدای سم‌اسبان و غرش شیپور‌ها و طبل‌ها در فضای صحرا منعکس میشد .

ولی این سلام نظامی سلام برده بود .

تیمور در اورتار مرده بود و سپاهیان بنا بوضعیت او و برآه شدن پیش می‌رفتند .

اسب سفید او زین کرده زیر پرچم ایستاده بود اما سوار اسب وجود نداشت

مورخان منظره نیم روشنی از مرك تیمور نقل کرده‌اند . امیران و افسران پشت دیوارهای چوبی قلعه ایستاده بودند . در تالارهای عمارت قلعه ملکه بزرگ سارای خانم با کنیزان و ملازمان اقامت داشت . وی پس از شنیدن خبر ناخوشی تیمور از سمرقند باورتار آمده بود . بیرون اوقاتا نشین تیمور در جلوی ایوان ملاهای ریش بلند ایستاده و با هم این

آیات قرآن را تلاوت می کردند .

« والشمس وضحیها والقمر اذاتلیها واللیل اذا یغشیها »

از چند هفته پیش اینان همانجا می ایستادند و مرتب باهم قرآن می خواندند و دعا میکردند ولی حکمباش مولانا تبریزی گفته بود. « چاره نیست اجل محتوم است »

تیسور روی توشک دراز کشیده صورت چوروك خورده او میان مو های سفیدش پوشیده بود . تیسور آخرین فرمان خود را بامیران خویش چنین داد : « ششیر را از دست ندهید متحد باشید اختلاف خرابی میآورد. از لشکر کشی بختای - برنگردید . »

منقل های آتش کنار وی میسوخت و صدای تیمور بزحمت شنیده می شد .

« جامه خود را مانند دیوانگان پس از مرگ من ندرید و این طرف و آنطرف نروید اگر چنان کنید نظم برهم میخورد . »

تیسور نورالدین و شاه ملك را کنار خویش فرا خواند و صدای خود را بلند کرده گفت :

« من پیر محمد سرجهانگیر را بجاننشینی خود برگزیدم او باید در سمرقند بماند و امور سپاه را بدست خود بگیرد و فرمانروای مطلق امور کشوری و لشکری پیر محمد است . من فرمان میدهم که جان خود را در اختیار او بگذارید و او را نگاهدارید او باید از سمرقند تا دورترین ممالک دنیا را اداره کند و اگر اطاعت او را نکنید کار برهم میخورد . »

امیران و سرداران یکی پس از دیگری سوگند خوردند که وصیت او را اجراء کنند . آنها اصرار کردند که تیسور نواده های دیگر خود را نیز بخواهد تا از شخص خودش این وصیت را بشنوند . آنگاه تیسور بعبادت معهود خود با بیفراری و لکننت زبان و تأمل گفت :

« این وداع آخری است خدا چنین میخواهد »

سپس مثل اینکه تیسور به خود خطاب نموده گفت : « من جز دیدن شامرخ هیچ نمی خواهم ولی این آرزو معال است »

شاید این یگانه و اولین مرتبه ای بود که تیمور چنان سخنی

گفت . روح و ارادهٔ آهنین تیمور که در تمام عمر جادهٔ زندگانشی را  
 می شکافت و پیش می رفت اکنون بدون اعتراض پایان زندگی  
 را پذیرفت .

بعضی از امیران می گریستند صدای گریه آهسته زنان شنیده می  
 شد . آنگاه ملاها وارد اتاق شده گفتند :

« لا اله الا الله »

## سر انجام

### نتیجه کوشش چه بود؟

دستی که از قطعات پراکنده امپراتوری بزرگی تشکیل داده بود دیگر کار نمی‌کرد. اراده‌ی آن بای تخت مجلل را ساخت وجود نداشت تا بر تاتار حکومت کند.

سرداران تاتار بیش از يك امپراتور را از دست دادند. تیمور آن‌ها را ببقام و قدرت مافوق تصور رسانیده بود. تیمور آن‌ها را راهنمایی کرد و تمام امور را بدست خود گرفت.

تاتار در تحت سرپرستی تیمور نیمی از جهان را گرفتند. بیشتر آن‌ها نوکر زاده‌ها بلکه نوه‌های کسانی بودند که بوی خدمت کرده بودند. مدت پنجاه سال تاتار جز اراده تیمور چیزی نپیدا نداشتند.

سپاهیان و مردم سمرقند علاوه بر تاتار از نژادهای مختلف تشکیل می‌یافت. مغول‌های قزل اردو ترکان ایرانیان افغانها و مردم سوریه میان آنان دیده می‌شد. ام همه آنان بشکل يك ملت واحد در نیامده بودند بقدری لشکریان و مردم سمرقند به تیمور احترام می‌گزاردند و به قدری از مرگ او غصه داشتند که همگی تصمیم گرفتند وصیت او را اجراء نمایند. اگر پیرمحمد در هند نبود - و از هند تا اورتار و سمرقند مسافت بسیاری است - اگر شاهرخ لایق ترین پسران تیمور علاقه خاصی بقلمرو خویش خراسان نداشت اگر امیران و سرداران برای اطاعت کور کورانه امر تیمور رو بچین نمی‌رفتند شاید امپراتوری تیمور از هم نمی‌ریخت.

ولی کسی که جای تیمور را بگیرد در میان نبود. سرداران مقیم اورتار آنچه از دستشان بر می‌آمد انجام دادند. شورای عالی تشکیل دادند و تصمیم گرفتند مرگ تیمور را علنی نساژند و یکی از جوانترین نوه‌های او را بفرماندهی کل قوا برگزینند و بطوری رفتار کنند که پس

از رسیدن سپاه به پشت دیوار چین مردم چین ندانند که تیمور مرده است. مثل اینکه آنها از فتح چین مطمئن بودند جسد تیمور را با اولغ بیک پسر بزرگ شاهرخ وعده میاهمی بسرقت فرستادند و ملکه بزرگ در آنجا انتظار رسیدن جسد را داشت. قاصدها با عجله بسیار نزد پیر محمد رفتند. فرستادن خبر مرگ تیمور برای حکام ممالک دوردست و شاهزادگان خانواده سلطنتی ضرور بود.

اما بطور ناگهان تقریباً حرکت لشکر متوقف گشت. چون خبر رسید که فرماندهان جناح راست بامیر خلیل پسر پیران شاه پیوسته اند و در نظر دارند او را در سرقت به تخت بنشانند. جناح چپ هم پراکنده شده بطرف سرقت رفته است.

در این بحران نورالدین و اتباعش شورای دیگری تشکیل دادند. البته آنها با این وضع نمیتوانستند بطرف چین بروند و دسته های مهمی را پشت سر بگذارند. ناچار با عجله از میدان رو بسرقت رفته در نزدیکی سیحون به جنازه تیمور ملحق شدند. دروازه های سرقت بروی آنان بسته شد در صورتی که ملکه بزرگ یعنی سرای ملک خانم و جسد تیمور و طبل و پرچم تیموری همراه آنان بود. حاکم شهر خود را تسلیم خلیل کرده باینان پیغام داد که تا رسیدن پیر محمد باید یک نفر بر تخت باشد.

خلیل جوان یعنی همان عاشق دلخسته شادالملک همراه عده ای از بزرگان بسرقت آمد و با کمک مادرش خان زاده که از مدتی پیش نقشه آن کار را میکشید در سرقت به تخت نشست و امپراتور و جانشین تیمور معرفی شد مردم سرقت هم نمیدانستند چه بکنند زیرا تیمور دوازده سال مرده بود و کسی از وصیت او خبر نداشت.

در آن موقع نورالدین یعنی آن سردار مجرب کار آزموده نامه تندزننده ذیل را بدربار تازه نگاشت:

« دلماز غصه مرگ بزرگترین امپراطورها و جان جهان پاره است جوانان نادانی که امپراتور بزرگ آنها را از پست ترین درجات بعالی ترین مقامها رسانیده بوی خیانت کرده اند، همدو پیمان او را شکستند و تعهدات خود را فراموش نمودند بوی نافرمان شدند و سوگند خود را از یاد بردند. این بدبختی و آن غصه قابل تحمل نیست. امپراتوری که پادشاهان روی زمین را مجبور به خدمتگذاری خویش کرد. و از روی استحقاق نه فاتح

بزرگ دریافت داشت از میان مارفته و وصیت او فراموش شده است. بندگان دشمن و مخالف خود شدند ایمان آنها چه شد؟ اگر سنک هادل داشتند در این مصیبت میگریستند چرا برای مجازات این گناهکاران از آسان سنک نمی بارد؟

ولسی ما بخواست خدا وصیت خداوند گسار را فراموش نمیکنیم و شاهزادگان جوان نواده های تیمور را اطاعت مینماییم.»

امیران مجدد مشورت کردند و در یک موضوع متحد شدند. آنها دسته جمعی سراپرده های که پرچم در آن بود شتافتند و طبل بزرگ تیمور را شکستند. تا طبلی که مکرر برای آنان موده فتح داده بود بیافتخار مرد دیگری کوبیده نشود.

نخستین اقدام خلیل آن بود که رسماً و علناً با شادالملک دلبر زیبای خویش ازدواج کند.

جوانی که سن او اقتضای نداشت با قدرت سلطنت کند مست و مغرور آن همه ثروت گشته از طرفی تحت اختیار بانوی زیبای ایرانی درآمد و از طرف دیگر بهیاشی و خوشگذرانی پرداخت خزانه های سرفند را بر باد داد و در وصف زیبایی محبوبه خود اشعار سرود. تا مدت کوتاهی این بذل و بخشش و جاه و جلال پیروانی برای او فراهم ساخت. خلیل افسران قدیمی را از کار برکنار کرد و بجای آنها از ایرانیان و درباریان و هر جاهر کس را خواست بجای آنها گماشت. شادالملک که جانش بدست سارای خانم از مرگ حتمی نجات یافته بود اکنون هدفی جز تعقیب آن ملکه بزرگ نداشت. بساط های مسخره در باغها و کاخ های سرفند گسترده شد. جواهرات را روی زمین میربختند تا هر کس هر چه دستش میرسد بر دارد جویها و حوضها از شراب لبریز گشت.

خلیل مشغول عیاشی و شادالملک بفکر انتقام کشیدن بود و در این میان جنگ های داخلی بشدت جریان داشت.

در این موقع پیر محمد از هند آمد و سپاهیان خلیل او را مغلوب ساختند تغییرات با سرعت عجیبی در جریان بود. امیران با قسمتی از سپاهیان که تحت نظر آنها باقی مانده بود بسرقتند حمله آوردند و امپراتور جدید را شکست دادند خلیل را تحت الحفظ بزندان انداختند و شادالملک را در معرض سوائی عمومی قرار دادند.

با مرک تیمور امپراتوری او مرد . و امیدی باعاده آن نسیرفت .  
شاهرخ توانا پس از مشاهده این اوضاع از گوشه بیطرفی بیرون  
آمده رو بسمرقند آورد و آن شهر را متصرف شد . از آن بیعدین النهرین  
در تصرف وی ماند . شاهرخ قسمت مهمی از خزاین سمرقند را میان خود  
و پسرش الخ نیک تقسیم کرد و قلب امپراتوری تیمور یعنی از بین النهرین تا  
هند تحت اختیار آن پدر و پسر درآمد .

این پدر و پسر اشخاص صالح جوئی بودند و از صنایع تشویق می کردند  
و این صفت را از تیمور ارث میبردند او هم پس از خراب کردن شهرها (از  
روی خشم) مجدداً بترمیم آن فرمان میداد و از این حیث طبیعت عجیبی داشت  
شاهرخ و الخ نیک گرچه از جنگ گریزان بودند اما با کمک سرداران  
آزموده که در دربار خویش جمع آورده بودند از خود دفاع می کردند .  
در آن بحران تجزیه و تفریق قلمرو شاهرخ و الخ نیک مانند جزایر امن  
پناهگاه فراریان میشد .

دوره حکومت شاهرخ و الخ نیک دوره جلال و عظمت است . عبارات  
تازه ای در رگیستان بناگشت . نقاشان و شاعران از ایران در پناه آنان  
جمع آمدند . شاهرخ او گوشت و الخ نیک مار کوس اورلیوس این سلسله  
بشمار می آیند . الخ نیک ستاره شناس ماهر و جغرافی دان و شاعر بود در  
شهر سمرقند رصد خانه ساخت و آنجا را دارالعلم نمود . (۱) اینان را  
تیموریان میگویند و شاید با پادشاهان فیگه چین معاصر بودند و هر دو سلسله  
از سلاطین روشنفکر زمان خویش محسوب میشوند .

این استعداد و لیاقت آنان قستی از آرزوهای تیمور را درباره  
سمرقند عملی کرد چه که آن شهر در زمان آنان روم آسیا گردید . ولی  
سمرقند سمرقند سابق نبود و از دنیای آنروز جدا شده بود . زیرا در  
نتیجه کشمکش هایی که پس از مرگ تیمور رخ داد کاروانهای بازرگانی زاء  
خود را از سمرقند بر گردانیدند و از سال ۱۴۰۵ که ابتداء پرتغالی ها و

۱ - خوشبختانه قستی از ایران به عصر من خراسان جزء مشکلات شاهرخ  
صلح دوست معارف پرور و احفاد نیک او در آمدن قستی از خراسان های تیمور در ایران  
با همت آنان اصلاح شد مسجد گوهرشاد در مشهد مقدس یکی از آثار نیک گوهر  
شاد خانم عروس امیر تیمور و کتیبه های زیبای آن بعضی بایستقر نواده تیمور میباشد  
مترجمه

بعد انگلیسها پدربانوردی پرداختند آسیا از اروپا جدا ماند . دیگر مارکو پولو بسرقتند نیامد . سرقتند بیشتر بلهاسا شبیه شد و بشهر ممنوع - الورودی تبدیل گشت .

تا قرن نوزده میلادی این وضع باقی ماند و در آن موقع سپاهیان روس وارد سرقتند شدند و پشت سر آنان دانشمندان برای دست یافتن به کتابخانه بیژانسی که تیمور از بروسه آورده بود بسرقتند رو آوردند ولی زحمات آنان نتیجه نداد و چیزی از آن کتابخانه بیافتند دست روزگار و بادو باران و زلزله رگیستان و محله بی بی خانم را ویرانه ساخته بود . دیوارهایی که تیمور فنا نایندیر تصور میکرد یکی پس از دیگری سقوط کرده بود حتی در این روزها هم هیچ سیاحی نمیتواند میدانی را که لرد کر - ژن زیباترین میدانهای جهان گفته ببیند و اگر هم مسافرینی بآن شهر بروند و میدان سرقتندرا ببینند عده آنها معدود میباشد . معذالك روزگار به آن ویرانه ها هم زیبایی جاویدانی بخشیده که آثار آن محوشدنی نیست .

از ادبیات دوره درخشان آثار قسمت مختصری ترجمه شده است و لذا کاملا معلوم نیباشد . احمق شاهرخ و الخ بیک افغانرات جدیدی به دست آوردند باین معنی که آنان به هند رفتند و سلسله جدیدی بنام مغولهای بزرگ تشکیل دادند حرکت تیمور بطرف مغرب مانند لشکر کشی های تیمور اوضاع سیاسی را تغییر داد و در سرفوش اروپا مؤثر واقع گشت . تیمور راه های تجارتی قاره را که برای صد سال بسته مانده بوده مجدد

گشود . و آسیا و اروپا را از نظر بازرگانی متصل ساخت شهر بهر یزرا که از بغداد باروپا نزدیکتر بود مرکز بازرگانی فرار داد و اروپائیان با کمک تیمور توانستند به آن شهر آمد و شد کنند . مرکز تیمور سبب شد که تجارت آسیا تا مقدار زیادی شکست بخورد و بهمان جهت واسکو - داگام و کریستوف کولومب در عهد بر آمدند از دریا راه تازه ای به آسیا بیابند .

قول اردو درهم شکست و روسها توانستند آزاد و مستقل شوند . آل مظفر در ایران منقرض گشتند و دو قرن بعد در نعت حمایت شاه عباس ایران امپراتوری مشهوری گشت . ترکان عثمانی گرچه شکست خوردند و متفرق شدند ولی بقدری اوضاع اروپا آنقدرت بود که توانست متحد شود و خود را آزاد سازد و آنرو ترکان عثمانی مجدد نیرو پیدا کردند و در سال



۱۴۵۳ قسطنطنیه را گشودند .

ملوک پادشاه مصر سوگند وفاداری ب تیمور را بزودی فراموش کرد و قره یوسف و سلطان احمد دو باره بیفداد بر گشتند تا با هم از سر نو بجنگند .

سپاهیان مغولو و تاتار تیمور تحت ریاست نورالدین و امیران دیگر به استپ و قلعه های مرزی رفتند و همانجا اقامت کردند و کالوک ها و قرقیز های امروز بازماندگان همان مهاجرین میباشند . که اکنون در پای برجهای خرابه ای که تیمور بنا کرده بود اسب و گاو و گوسفند میچرانند . مرگ تیمور سبب شد که سلحشوران و کلاه خود داران و ران ( قسمت شمالی ) از مردم متدین عمامه بسر ایران ( قسمت جنوبی ) از حیت شکل و قیافه هم جدا شوند .

اما اتحاد اسلام هیچگاه عملی نشد . با مرگ تیمور خواب و خیال خلافت عمومی مسلمانان از سرها بدررفت . پیشوایان اسلام میخواستند عظمت دیرین خویش را بوسیله آن فاتح تاتار تجدید کنند . ولی بعداً دانستند که جنگهای تیمور اسلام را بصورت پریشان تری در آورد و اساس آنرا متزلزل ساخت . تیمور هیچگاه با نظر پیشوایان مذهبی بچنگ نسی رفت و دریایان معلوم شد که توجهی بعرفهای آنان ندارد .

امپراتوری تازه ایران مذهب دیگری داشت و بیوسه بار کان سنی در کشمکش بود احمد تیمور که در هند سلطنت داشتند مانند خود تیمور اسماً مسلمان بودند ولی نسبت بسایر مذاهب هم رویه تسامح پیش گرفتند خلیفه مقیم قاهره که قبلاً در بغداد جلال و عظمتی داشت بصورت شخصی در آمد و با خنمال قوی هیچ قوه بشری نمیتواند ز مسلمانان ملل مختلف یک واحد سیاسی بسازد .

هیچکس پس از تیمور برای تصرف جهان بیدان نیامد . تیمور آنچه را که اسکندر مقدونی میتوانست انجام دهد تکمیل کرد . اسکندر در بدل جهانگشائی کورش را گرفت و چنگیز از اسکندر پیروی نمود و تیمور آخرین جهانگشای دیاشد . و تصور بسرود کسی دیگر تواند بانیروی شمیر قدرتی مانند قدرت تیمور بدست آورد . اگر امروز شما به آسیا بروید میشنوید که مردم آسیا بگویند که دیه سه فاتح بزرگ داشتند و آنان عبارت بودند از اسکندر و چنگیز و تیمور .

و اگر بسیرقند برود گنبد بزرگی را ببینید که از میان درختان نزدیک قلعه سربه آسمان کشیده است. این گنبد هنوز آبی رنگ است و آفتاب روی کاشی‌های فیروزه فام آن می‌درخشد. در دیوارهای آن جای گلوله‌های روسها باقی است که به آن تیرزده‌اند ایوانهای این بنا جزیک ایوان همه فرو ریخته است در داخل بقعه سه‌ملائی پیرا ببینید که روی قالی نشسته‌اند اگر شما بنواهد یکی از آنان بر می‌نیزد و شمع روشن میکند و شمارا باتاق مقبره میبرد در آنجا نور مختصری از پنجره‌های کنده کاری سنگ پشم منعکس میشود.

در يك طارمی سنگی دو قبر است یکی سنگ سفید و دیگری سنگ سبز تیره رنگ است سنگ سفید مزار میر سید از بزرگان اسلام و از دوستان تیمور میباشد. سنگ سیاه سبز تیره بنا به توضیح ملا توسط يك شاهزاده خانم مغول اهداء شده است وزیر آن جسد تیمور افتاده است.

اگر شما از ملای ژنده پوش عمامه سفید پیرسید تیمور که بود هینطور که شمع در میان انگشتان لاغرش نکان می‌خورد بفکر می‌رود و شاید چنین بگوید «من از «نورا» چیزی نمیدانم. او پیش از تولد من و تولد پدرم می‌زیسته است. خیلی پیش بوده است اما واقعاً او خداوندگار بود»

# بخش چهارم

## پادداشته‌ها

۱

### خرده‌مندان در میدان جنگ

تیمور تقریباً تمام عمر خود را در میدان جنگ و لشکر کشی گذرانید و معمولاً دربار خود را با سپاهیان همراه می‌آورد. عرب‌شاه می‌گوید عادت تیمور بر آن بود که عصرها برای او کتاب و مخصوصاً کتب تاریخی بخوانند حتی در لشکر کشی خطرناک و دشوار قزل اردو شاهزاده خانمی با او بود در لشکر کشی هند که برای مقابله با قوای محمد شاه دهلی و فیلان جنگی می‌رفتند یکنوع اضطراب و بیقراری در میان لشکریسان احساس میشد. شرف‌الدین در آن باره چنین می‌گوید :

«سر بازها از سپاهیان هند آنقدرها وحشت نداشتند ولی چون تا آن موقع پیل ندیده بودند تصور میکردند تیر و خنجر به پیل کارگر نمیشود و بیلان اسب و سوارها را با خرطوم بهوا برتاب می‌نمایند همین که لشکر صف آرائی شد و افسران و امیران هر کدام در محلی ایستادند تیمور از دانشمندان مقیم اردو پرسید که کجا میخواهید باشید بعضی از دانشمندان که راجع بیلان مطالبی شنیده بودند فوری گفتند اگر اجازه بفرمائید جای مانژ دیک خانم‌ها باشد» تیمور از وحشت اردو از بیلان آگاه بود و احتیاطات لازم را بکار برده. دستور داد خندقی در فلک لشکر حفر کنند و سنگری از زره‌های آهنین در پشت آن قرار بدهند. رسیخ‌های بلندی در زمین فرو کردند و چنگک‌های سه شاخه بر سر رسیخ‌ها قرار دادند. گاو میش‌های متعددی را زیر رسیخ‌ها قطار کردند و گردنهای آنان را بستند و علف خشک و بونجه روی شاخ‌های آنان ریختند که در موقع لزوم آتش بزنند اما این وسایل دفاعی

مورد احتیاج نشد .

## ۲

## کمان در مشرق و مغرب

احتمال قوی می‌رود که تیراندازان سواره آسیا تیرهایی میک بکار می‌بردند که در مقابل اسلحه سنگین اروپائی مؤثر نبود . حقیقت آنست که ترکان و مغولان و تاتارها هم کمان بلند و هم کمان کوتاه بکار می‌بردند . در زمان تیمور و پیش از آن در زمان چنگیزخان سواران کمان بلند را پیاده برای آتش اندازی بکار می‌بردند و کمان کوتاه را موقع سواری برای مبارزه نزدیک استعمال می‌کردند . مغولان به تیر و کمان خیلی علاقه داشتند و تا مجبور نیگشتند آنرا از دست نیدادند . مورخین آنروز اروپا آتش خانه برانداز آسیائی‌ها را تصدیق دارند و می‌گویند این آتش اندازی طوری بود که پیش از شروع جنگ بسیاری از مسیحیان را با اسبان آنها می‌گشت . تاتار تیرهایی داشتند که از حیث وزن و طول مختلف بود و شکلش هم جور بجور بود . بعضی از این تیرها پیکانش برای سوراخ کردن اسلحه ساخته شده بود و بعضی دیگر مخصوص آتش افروزی و نفت اندازی بود . نویسنده کمانهایی دیده که ۱۵۶ پوند (۱) توه کشش داشته است این کمانها متعلق بگارد مخصوص بکن و سلاطین خاندان مانچوبک یا دوفرن پیش میباشد . طول این کمانها پنج قدم و وزنش بسیار سنگین بود .

ضولایی ترین پرتاب پیر ضاهر آدوسال ۱۷۹۵ توسط یکی از اعضای سفارت ترکیه مقیم لندن انجام گرفته است . این تیر پرتاب در حدود ۴۶۷ یا ۴۸۲ یارد (۲) بود و چندسال پیش يك تیرانداز معاصر با کمان ترکی تقریباً بهمان مسافت تیر پرتاب کرد .

۱ - بود در زبان انگلیسی دو معنی دارد یکی بمعنای لیره و دیگری به معنای وزی است که ۴۵۴ گرام میباشد و البته منظور در این عبارت هم همان وزن است (۲) یارد مساری ۰.۹۱۴ و . متر میباشد مترجم

هم سپاهیان مغول و هم سپاهان تیمور با منجنیق دستی و با منجنیق هائی که پشت چهارپا می گذاشتند بدشمن نقت اندازی می کردند و در آن کار مهارت داشتند. دیسیپلین سخت و محکم مغول و تاتار نبوغ سرداران آنان در برابر سپاهیان بی نظم و ترتیب قرن سیزدهم اروپا طوری شده بود که تقریباً برای اروپائیان شکست های متوالی و دائمی مقرر می گردید. روحیه مسیحیان مسلح عالی بود اما آنها میدان جنگ را امر که شمشیر بازی و مسابقه می پنداشتند مسیحیان مسلح با فراغ بال میدان جنگ می آمدند در اردو بخوشگذرانی مشغول میشدند و بیشتر بجنگ تن بدن علاقه داشتند. و در مقابل تجهیزات کامل دشمن شیخون های او و تعقیب بیرحمانه او این مسیحیان مسلح را دوچار وحشت عظیمی می کرد که تا حد خرافات میرسید. مسیحی مسلح در میدان جنگ و یا در مبارزه بی فایده جان میداد بدون اینکه شمشیر یا نیزه خویش را بکار ببرد. فرماندهان مسیحیان از استراتژی اطلاع نداشتند. و بعضی اوقات از آن جمله در جنگ ۱۲۴۱ بیلا پادشاه مجار و جنگ ۱۳۹۹ دوک ویتولد لیتوانی از میدان گسریختند تا جان خود را نجات دهند.

همینکه روسها در سال ۱۲۲۱ از سرداران چنگیز شکست خوردند و نومی پادشاه فرانسه مغلوب ممالیک مصر شد و با خرید درم که نیکو پولیس سواران اروپائی را درهم کومت از آن تاریخ ببعده اسلحه آسیائی بر اسلحه اروپائی برتری یافت. و البته این برتری مستثنیاتی هم دارد که از آن جمله شکست اعراب در اسپانیا میباشد و دیگر موقعی که سربازان حرفه ای در تحت فرماندهی سرداران لایق در سال ۱۳۰۹ در جنگ قسطنطنیه پیروز شدند و همین قسم کاتالانها بر شرقیان غلبه یافتند.

موترنترین اسلحه اروپائیان در آن قریبهای، اخیر کمان صلیبی بود که مغولها و تاتارها بآن اهمیت میدادند. این اسلحه موقعی که در دست مردم جنوا و ونیس بود و موقعی که در محاصره بکار میرفت فواید زیادی داشت و در سایر موارد جندان مهم نبود. در اوایل جنگهای صلیبی کمان بلند بکار میرفت و فقط از سال ۱۳۰۰ تا ۱۴۵۰ در دوره کرسی - آگین کورت بدست انگلیسها استعمال میشد.

از نویسنده سؤال شده است که چگونه تیراندازان انگلیسی ب کمانداران سواره تاتار مقابله می کردند. نویسنده فقط میتواند خطر نشان

کند که آنان هیچگاه بطور صف بندی باهم مقابله نمی کردند و خواننده می تواند نتیجه را حدس بزند. انگلیسها با کمانهای بلند خویش مانند کمان داران در حدود دویست سیصد یارد صف می آراستند و حتی دهقان انگلیسی هم میتواند بخوبی تیریندازد. سپاهیان تیمور مثل سواران فرانسه زره های عالی نداشتند و از این رو برعکس سرداران بی عقل فرانسه هیچگاه در صف جلو با تیراندازان انگلیسی مواجه نمی گشتند.

اگر دلیری و مهارت افراد انگلیسی را کنار بگذاریم حملات عمومی انگلیسها بهتر از حملات سرداران توتونسی و سرداران سن جان نبود. شاهزاده سیاه در برابر نفت اندازی حملات مشول که به جناح ها و عقب لشکر فرود می آمد مثل عبوزاده های اروپائی خود بیچاره بود.

## ۳

## آتش اندازان (۱)

این مسلم است که سپاهیان تیمور بانواع مختلف آتش اندازی می کردند مورخان آنروز شرح جزئیات آتش اندازی را ذکر نمی کنند و فقط از آن بنام «کوزه آتش» یاد می کنند.

ما میدانیم که چینی ها چندین قرن پیش از تیمور در جنگها با باروت بکار میبردند. بطور کلی محقق شده که چینیان از اثرات باروت خبر داشتند و چندین مورد به آن موضوع مراجعه شده است. يك وقایع نگار چینی راجع به محاصره کی فونگ در سال ۱۲۳۲ چنین مینویسد:

(۱) آتش اندازی در جنگ از زمان هخامنشیان معمول بود و هومر در طی تاریخ جنگ ایران و یونان و مخصوصاً در مورد محاصره آتن این موضوع را تصریح کرده که ایرانیان تیرهای آتشین و کوزه های پر از مواد محترقه را بر لشکر یونانی ها پرتاب میکردند. و از قراین بدست می آید منظور از آتش اندازی جنگی آن ایام تیرهای آلوده نفت و کوزه های پر از نفت و مواد قابل احتراق بوده که پس از شتال بطرف دشمن پرتاب میشد و چون ایرانیان زودتر از مالک دیگر بکشف و استعمال نفت همون آتش جاویدان پی برده آتش اندازی در جنگ هم قبل از هخامنشیان در ایران شیوع یافت

مترجم

«چون مغولان چاههایی حفر کرده بودند که در زیر زمین پنهان شده و از گزند تیراندازی محفوظ بدانند ما تصمیم گرفتیم با آهن و منجنیق کار آنان را بسازیم و آنها را وادار کردیم که نزد کلنک‌داران مغول بیایند و در نتیجه انفجار مردان و اسلحه‌های آنها قطعه قطعه شد.»

مغولان این اختراعات چینیان را بکار میبردند چنگیز خان هنگام حمله بفرس در سال ۱۲۲۰ یک هنگ آتش‌انداز داشت که ماشین‌های جنگی آنها را «هو پامو» یا آتش‌انداز می‌گفتند. تانارهای تیحورهم با آن آشنا بودند همین قسم آتش را که بنام آتش یونانی میان عربها و ایرانی‌ها شهرت داشت استعمال می‌کردند.

در جنگهای صلیبی اعراب اختراعات گوناگون بیدان می‌آوردند از آن جمله نیزه‌ای که سر آن شیشه‌ای پر از نفت بود و یک فتیله در آن تعبیه میشد فتیله را آتش میزدند و آن نیزه یا چاقو را بدشمن می‌انداختند و او را مشتعل می‌ساختند و بوسیله منجنیق گلوله‌های گلی را پر از نفت و آتش یونانی در موقع محاصره بدشمن می‌انداختند.

یک داستان تائر آوری راجع بسکی از حصارهای صلیبیان و نفت‌اندازی مسلمان نقل شده است باین قسم که صلیبیان در جلوی دیوار حصار مسلمانان برجهای چوبی ساخته عربها بوسیله منجنیق گلوله‌هایی به برجهای مسیحیان می‌انداختند. این گلوله‌ها در برج می‌ترکید و مایعی از آن بیرون میریخت که هیچگونه صدمه‌ای نداشت. مسیحیان باین بی‌عقلی مسلمانان محاصره شده می‌خندیدند که بدون فایده برجهای مسیحیان را با آن مایع خیس می‌کنند ولی همینکه برج‌ها از مایع خیس شد مسلمانان مشعلهای افروخته به برج‌ها انداختند و مردمی که در برج‌ها بودند با خود برجها آتش گرفتند آن مایع نفت بود. (۱)

(۱) برای تفصیل بکتاب جان‌هولت موسوم با اسلحه قدیم و بکتاب آتش یونانی

تالیف کاپیتان فاووسوردنو مراجعه شود مؤلف

## ۴

## آقره

اگر بخواهیم نسبت به عملیات آن سرباز بزرگ (تیمور) عدالت پیشه بگیریم باید بگوئیم که اظهارات اروپائیان راجع به فتح آقره در زمان گذشته تصحیح آمیز بوده است. قسمت عمده آن اظهارات از منابع ترکان عثمانی و یونانیان گرفته شده است و کمتر از منابع اصلی و تقریباً بطور کلی از منابع تاتار چیزی اقتباس نکرده اند. مهم ترین اظهارات اروپائیان در آن موضوع اظهارات فون هامر است که توسط پرفسور کریسی مؤلف کتاب «پانزده جنگ قاطع دنیا» انتشار یافته است و مطالب اصلی آن چنین است:

«جاسوسان تیمور بار دو گاه رفتند و سربازان تاتار را وادار ساختند که بر ضد تیمور بجنگند چون تیمور رئیس واقعی همه تاتار بود . . . . . بایزیت (۱) با ۱۲۰ هزار سپاهی بجنگ تیمور آمد و این عده در برابر سپاهیان تیمور که در نزدیکی سیواس گرد آمده بودند هیچ شمرده میشد امپراتور مغول چنان وانمود کرد که می خواهد در دشت بجنگد تا از تمام سپاهیان عظیم خویش استفاده کند. ولی با یک حرکت سریع تیمور از قیصریه و کیرج شهر گذشته در دشت آقره به بایزید حمله برد و چنانکه تیمور نقشه کشیده بود بایزید بشهر آقره پناه برد . . .

تیمور با آنکه سپاهان عظیمی در اختیار داشت معذک تمام جوانب کار را با کمال احتیاط در نظر گرفت . . . . . مثل اینکه بایزید . . . در آن واقعه همه استعداد های جنگی خود را از دست داده بود وی ابتداء در شمال اردوی تیمور اردو زد سپس برای نشان دادن بی اعتنائی خود بسپاهیان دشمن بزمین های مرتفع در نزدیکی آنها قرار گرفت و خود را در دسترس آنان قرار داد. بدبختانه این اردو گاه اخیر بایزید آب نداشت. پنجهزار سرباز عثمانی فقط از خستگی و تشنگی جان سپردند پس از این اشتباه

۱ - هامر بایزید را بایزیت مینویسد و تلفظ ترکی هم بایزیت است اما اصل کلمه بایزید می باشد وی مانند بسیاری از مؤلفان تیمورا پادشاه مغول میخواند  
مؤلف



بزرگ بطرف دشمن خود برگشت ولی ملاحظه کرد که اردوگاه او در تصرف تاتار میباشد و یگانه جوی آبی که ممکن بود عثمانیان از آن استفاده کنند پامر تیمور بروی ترکان بسته شده است. بایزید ناچار به میدان جنگ آمد سپاهیان تیمور از قراری که می‌گویند بیش از ۸۰۰ هزار بودند بایزید فقط صد هزار مرد بیدان آورده بود و معلوم است که ۸۰۰ هزار خیلی فزونیتر از صد هزار میباشد بعلاوه اسلحه تاتار و مهارت فرمانده آنان و دلیری سربازان تاتار بهتر از سربازان عثمانی بود از آنرو مغولها غلبه کردند.

فون‌هامر و کریسی اضافه می‌کنند که بعضی از شاهزادگان آسیایی خاندان عثمانی بتاتار پیوستند و بطرف تیمور رفتند و فقط سربیه‌ها و جان‌نثارها مقاومت کرده با حملات سواره نظام مغول مبارزه نمودند. این پول در کتاب خود موسوم بشرکیه مطالب فوق را دقیقاً نقل کرده و چنین اضافه مینماید:

«در یکطرف لشکریان تشنه و خسته و کم‌عده و ناراضی از فرماندهان و در طرف دیگر لشکریان افزون‌عده در موقعیت مستحکم و تحت نظر فرماندهان مجرب و محتاط و با نظم کامل و نیروی فوق‌العاده جسمانی قرار داشتند... گرچه سربیه‌ها و جان‌نثاران دلیری فوق‌العاده بخرج دند اما فزونی غیرقابل مقایسه سپاهیان تیمور کار آنها را دشوار ساخت»  
راجع بیدان جنگ این پول گفته عجیب نونرپیروا که در سال ۱۶۰۳ نوشته عیناً نقل کرده است.

این موضوع که سپاهیان ترك در صحراهای بی آب و عنف در برابر چشم تاتار اینطرف و آنطرف کشاده میشدند از تواریخ ترکان سرچشمه می‌گیرد و آنان این مصائب را برای بوجیه سعوض بایزید ذکر کرده‌اند در صورتی که در تواریخ معاصر آنزمان اثری از این وقایع نیست و با مختصر تاملی معلوم میشود که اگر بایزید هم از روی بی‌عفتی بچند عملیاتی دست میزد تیمور بیکارنسی نشست و باو فرصت بازگشت نمیده است و اینکه اشخاصی مثل فون‌هامر و کریسی و لین پون چنین مصائبی را پذیرفته‌اند بسیار عجیب مینماید.

و اما راجع برفتن سپاهیان تاتار از اردوی بی‌بیزیدنسی درست

نیست که تیمور رؤسای آنان را غواہ کرده بود و فقط مسلم است که عده‌ای از قبایل تاتار سیاه به آسیای صغیر آمده جزو سپاهیان بایزیدوار شدند و ممکن است که همانها در موقع جنگ بایزیدرا واگزارده و بقوم خود (تاتار) پیوستند. عده آنان زیاد نبوده است و از قسرار معلوم پس از خاتمه جنگ با آنها تماس گرفته و آنها را مجبور ساختند که به سمرقند برگردند.

و این هم مسلم است که تیمور هیچگاه هشتصد هزار سپاه نداشته است. و چنین عده سپاهی هرگز در آسیای صغیر اقامت نمیتوانسته است. از تواریخ عثمانیان آشکار میشود که بایزید وقتی سپاهیان تیمور را دید که از کنار او گذشته بودند بعلاوه دلیلی موجود نیست که وقتی برای تیمور فراهم آوردن بیش از ۲۰۰ هزار سپاهی بیشتر مبسر میشده است. مورخین تاتار شماره سپاهیان تیمور را چنین شرح میدهند:

در جنگ ایران ۷۲ هزار در جنگ هند نود هزار و در لشکر کشی آخری چین ۲۰۰ هزار تیمور پس از چهار سال جنگهای متوالی به آسیای صغیر رفت و پس از آنکه امیر محمد نزدی آمد عده‌ای از سپاهیان را در سمرقند گزارده و عده‌ای هم ناچار برای حفظ ارتباطات در قلمرو وسیع تیمور متفرق گشتند و عده‌ای در تبریز و عده‌ای در سوریه اقامت داشتند. از مقایسه صورت فرماندهان و امیران حاضر در جنگ آنقره چنان برمی آید که عده تمام لشکریان تیمور در آن جنگ میان ۸۰ تا ۱۶۰ هزار نفر می شده است.

ظاهراً عده لشکریان بایزید زیاد بوده است. اگر بگوئیم تیمور در ابتداء وضع دفاعی گرفته بوده قدری بعید بنظر میرسد مگر اینکه بگوئیم وضع چنان بوده است نونر میگوید ترکان بطور نیم دایره پیش می رفتند و اگر این درست باشد معلوم میشود که جناح ترکان طویلتر از جناح تاتار بوده است.

هربرت ادامز کیبونز می گوید « اگر بایزید همان بایزید معرکه نیکوپولیس بود البته تاتار هارا میراند چه که در مواجهه با حمله تاتار صرفه بجبیه بایزید بوده است پس چون روحیه و قوای بدنی بایزید بواسطه عیاشی و شهوترانی در آن موقع خراب شده بود لذا محکوم شکست گردیده»

اگر پایزید در جنگ آنقره فاتح میشد و قسطنطنیه را هم میگرفت  
برجسته ترین مرد قرن پانزدهم می گشت و ناپلئون عصر خود بود و این هم  
مسلم است که وی از نظریات فرماندهی نظامی پست تر از تاتار بود چرا  
که وی در قلب امپراتوری خویش می جنگید و فرمانده سپاه تاتار از دو  
هزار میل راه یعنی از سمرقند در سن هفتاد سالگی به آن میدان  
رسیده بود .

مورخین تاتار جنگ آنقره را از جنگهای درجه دوم و بسایزید را  
پست تر از توکتامیش می شمارند کلاویچو (۱) که مرد بیطرفی بوده آن  
داستان را چنین شرح میدهد :

«همینکه ترك دانست خداوندگار تیمور در قلمرو اوست با سپاهیان  
بند و محکمی موسوم به آنقره رو آورد خداوندگار تیمور که این حرکت  
عافلانه ترك را شنید از راهی که میرفت باز گشت و سپاهیان را از کوه  
بلندی عبور داد . همینکه ترك فهمید تیمور راه خود را عوض کرده گمان  
کرد او گریخته است و با عجله بتعقیب تیمور شتافت .

خداوندگار تیمور پس از آنکه هشت روز میان کوهها بود بدشت  
آمده و نزدیک دژ آنقره رسید و تمام اناث و لوازم ترکها را غارت کرد  
ترکان که این را دانستند بمجمله طرف تیمور آمدند ولی موقمی رسیدند که  
از خستگی رمق نداشتند .

خداوندگار تیمور مخصوصاً چنان کرد که دشمن را دوچار بی نظمی  
سازد آنها جنگیدند و ترك اسیر تیمور گشت .

## ۵

## دوئ ویتولدو تاتار

تقریباً سه سال بعد از اینکه اروپای غربی در نیکوپولیس زبایزید

۱ - کلاویچو این داستان را از دو مرد اسپانیولی که در واقعه حضور  
داشته اند شنیده است برای تفصیل بتاریخ ترکهای عثمانی تألیف پرسود کریسی و  
کتاب ترکیه تا لیف ستانلی لین بول و کتاب موسوم به اساس میر تودی عثمانی تألیف  
هربرت ادمز کیون و کتاب کلاویچو و شرف الدین و عربشاه مراجعه شود مؤلف

شکست خورد فزون اروپای شرقی در سال ۱۳۹۹ بطور عجیبی با تاتار دست و پنجه نرم کرد.

ماخویتولند دوک لیتوانی با پادشاه لهستان متحد شده و بجنوب روسیه رفت و پس از تصرف کیووسولنسک با تاتار روبرو گشت و این پس از آخرین جنگ تیمور و توکتامیش بود. توکتامیش از بیم ویتولند و سپاهیان مسیحی او به پناهگاه گریخت در این اثناء تیمور هم از روسیه رفت دو نفر از رؤسای قبایل تاتار که مدتی در دربار تیمور بودند و بر ضد توکتامیش باوی همراهی داشتند آنموقع در ولگام و استپ حکومت می کردند یکی از آنها ایدی کوا از طایفه نوغای و دیگری تیمور قولتاغ خان زیر دست وی بود اینان بدربار ویتولند کسانی فرستاده خواست کردند توکتامیش را به آنان تسلیم کند ویتولند که پسر عموی پادشاه لهستان و پدر زن شاهزاده بزرگ مسکو بود از این پیام بخشم آمد و فکر افاد با خان تاتار بچنگد.

از تواریخ لهستان چنان برمی آید که ویتولند تصور می کرد بچنگ تیمور سرفند میرود در هر حال ویتولند با پانصد سردار صلیبی تونون و دسته ای از اشراف لیتونی و عده ای لهستانی عازم چنگ شد.

تیمور قولتاغ برای او پیام داد «چرا جنگ من میانی من که زمین و حمله نکرده ام ویتولند پاسخ داد :

«خدا مرا فرمانروای زمین کرده پس من و نعت الحمايه من باش و بد من خواهی شد ره برای تو باز است»

ظاهراً ویتولند از خان تاتار خواسته بود که شعار لیتونی روی سکه های تاتار ضرب شود خان تاتار گرچه هدایائی برای دوک مسیحی فرستاد ولی بزودی هر دو لشکر در میدان بهم رسیدند خان تاتار صبر کرد تا ایدی کومسعد او. نوغای ها برسند ایدی کو درخواست کرد که با ویتولند ملاقات کند و این ملاقات در کنار رود کوچکی واقع شد.

ایدکو طوره مزاج گفت :

ای شاهزاده خان ما سورا پدر خود دانسته است زیرا تو پیر بر از او هستی وئی حور من از و پیر برم تو شعار مرا روی سکه های لیتونی ضرب کن

ویتولد خشمکین شده باردوی خود برگشت و هرچه کرا کوپا و نصیحت کرد که محتاط باشد وی آن‌پندها را نپذیرفت. سرداران لیتونی خداوند گار کرا کورا مسخره کرده گفتند: اگر از مرگ می ترسی پیش ما که دنبال جلال آمده‌ایم نایست.»

ویتولد و سپاهیان‌ش بتاتار حمله کردند مسیحیان توپ و تفنگ دستی داشتند و امیدوار بودند که با اسلحه‌های جدید تاتار را خردمی کنند اما اسلحه‌های آتشین ناهنجار مسیحیان در مقابل حمله مردانه سواران تاتار اثر نداشت و همینکه تیمور از پشت سر حمله خود را شروع کرد سپاهیان ویتولد بطور نامنظم درهم ریختند بقسمی که ویتولد با عده‌ای از اشراف لاف‌زن لیتونی فرار کردند و از روی اجساد دو سوم سپاهیان خود چهار نعل گریختند اتفاقاً فرمانده دلیر کرا کوو شاهزادگان سولنسک و کالیش جزء همان کشته‌هایی بودند که آن‌لاف‌زنها از روی نعلش آنان گریختند تاتار تارود دنیپر بطور هولناکی فراریان را تعقیب نمودند کیو مبالغه‌گرافی باج و غرامت داد و تاتار تمام کشور ویتولد را غارت نموده تالستان رفتند این شکست لهستان و لیتونی تغییرانی در امور اروپا ایجاد کرد و باعث پیشرفتهایی شد چون روسها از لهستانی‌ها و لیتونی‌ها بیس از تاتار می‌ترسیدند و همینکه آنها شکست خوردند روسها بخود آمدند ویتولد از آن موقع بایادشاه لهستان قطع رابطه کرده سرداران توتون و پروس پیوست اما این حقایق و مورخین تاریخ عمومی اروپا درک نکرده‌اند.

## ۶

## دو خداوند جنگ

سریرسی سایکس راجع تیمور چنین مینویسد: «هیچ فاتح آسیایی در دوره‌های تاریخی مانند این دو نتوانستند موفق شوند ولی هیچکدام بشهرت تیمور نرسیدند عملیات تیمور موفق عملیات بشری محسوب میشود. تیمور و جنگیز دارای نوعی بودند که در قسمت امور نظامی، فوق بشر محسوب میشود. البته لشکر کسی‌های قیصر اکتشافت نظامی هم پیدا

و نبوغ ستراتیژی ناپلئون قابل تمجید است اما همینکه عملیات تیمور و چنگیز را در نظر بگیریم معلوم میشود که این دو فاتح آسیائی و اسکندر کبیر خداوندان عملیات نظامی دنیا بشمار میآیند. نبوغ نظامی آنان ممکن است بوسیله نقاشی و مینیاتور بطور دو برابر جلوه کند ولی محال است که در روی زمین چنان عملیات بی نظیری تکرار شود.

بسیاری از اسرار نبوغ تیمور و چنگیز تا کنون غیر مفهوم مانده است آیا چنگیز نقشه ای برای تصرف و تسخیر جهان داشته و یا مردوحشی یا نبوغی بوده است؟ همیشه در مسلم است که او عاقل بوده و عقلی داشته که دنیای معاصر خویش را تیره روز ساخته است. تحقیق و تفکر در اطراف عملیات نظامی تیمور امکان پذیر است ولی کشف سر موفقیت او غیر ممکن میباشد.

اسکندر بخوبی شناخته شده است او پسر فلپ مقدونی بود وارث يك سپاهیانى نیرومندی شد و توانست امپراتوری بزرگی را که ایرانیان تشکیل داده بودند مسخر سازد و برهم بزند. ولی میان ما و چنگیز و تیمور پرده اسراری است که آنها را از عجایب دنیای دیگر جلوه میدهد.

پاره مطالب را ممکن است با اطمینان خاطر بیان کرد. تیمور و چنگیز هم مثل اسکندر تحمل فوق العاده داشتند و دارای اراده بودند که هیچ چیز مانع اجرای آن نمیشد. از اینجا بیعده شباهت آنان خاتمه می یابد چنگیز خان عبور و تیمور بی حوصله بود خان مغول پس از آنکه به سن کهنوت رسید از ستاد خویش سپاهیان را اداره میکرد ولی تیمور همیشه در میدان دیده میشد آن مرد صحرانورد گویى در مسئولیت و وزیران و سرداران شرکت میکرد اما سردار تاتار تمام مسئولیت را خود به عهده میگرفت.

آیا این سیاست بود؟ آیا چنگیز خان بهتر از تیمور موفق میگشت؟ چنین بنظر میرسد. چون وزیران چینی چنگیز خان و چهار فرزند جنگی او (سویوتای - چه به نویون - بایان و موهولی) توانائی آنها را داشتند که خودشان لشکر کشی کنند چنانکه پس از مرگ چنگیز همانها امپراتوری وی را بزرگتر کردند اما سیف الدین و جاکو و بارلاس و شیخ علی بهادر و بقیه سرداران تیمور چنان موفقیتی نیافتند.

مغولهای قرن سیزدهم برای لشکر کشی و فرماندهی استعداد طبیعی داشتند و مانند ژنرال و عسل اشتراک مساعی میکردند اما تاتار قرن شانزدهم

مثل پیروان هانیبال جابطور موقت باهم لعیم شده بودند . ویس از مرگ تیمورنیمی از استعداد و لیاقت خود را از دست دادند . مغولان میتوانستند لشکرهای متحد را در نقاط مختلف بفرستند اما تیمور در مواقع سخت فقط بایک‌دسته از سیاهیان می‌جنگید چنگیز در تشکیل سپاه و حرکت دادن آن مهارت فوق‌العاده داشت وی تمام نقشه‌های کلی و جزئی لشکرکشی را تهیه میکرد و پیش از اجراء مدتی با سرداران خود در آن باره مشورت مینمود او در قسمت ستراتیژی فرد بی نظیری بود اگر جنگ را لازم نمیدید بآن اقدام نمیکرد . و بیشتر متوجه شکستن مرکز نیرو و کشتن فرمانده قوای دشمن میشد . حرکات وی باهول و هراس اسرار آمیز احاطه شده بود و پشت سرخویش توده‌های عظیمی از کشته و مرده باقی‌میگذارد .

مانمیدانیم اکنون هول و هراس آنروز مردم را از نزدیک شدن مغولها درک کنیم . میگویند در یک شهری یک فرد مغول بیست اسپر را برای کشتن آماده ساخت سپس یادش آمد که شمشیر خود را نیاورده است لذا با سیران فرمان داد همانجا بمانند تا او برود و شمشیر خود را بیاورد همه آن سیران جز یک نفر سر جای خود ماندند و این روایت از قسول همان یک نفر نقل میشود .

تاتار تیمور جز این بودند لشکریان تیمور خود را شکست ناپذیر میدانستند تفوق و برتری تیمور در نظر آنها حکم قضا و قدر را داشت . تیمور در تجهیزات مثل چنگیز دقت میکرد ولی آفندرها بموقعیت و وضع نظامی اهمیت نمیداد چنگیز مشکلات کار را در نظر گرفته و با احتیاط جلو میرفت اما تیمور هر مشکلی را آسان میدید مغولها هرگز مثل تیمور با چند صد سرباز تا بغداد نسیرفتند و مانند تیمور پشت دروازه کاری یکه و تنها مبارز نمی‌طلبیدند .

چنگیز ابتداء پاره‌ایسالات چین را ویران ساخت . بدان وسیله در میان چینیان تولید وحشت کند تیمور بدشمن مهاد میداد که هر بوع تدارکاتی به بیند سپس بوی میثاغت و در جنگ‌های آخر عمر خویش همیشه فاتح بود . تیمور مثل ناپلئون با اعتماد بی‌همت خود ، هر مسکمی مواجه میتد و میدانست در موقع لازم ضربت را بدشمن وارد سازد هیچ مشکلی

اورا ناراحت نیکرد .

هنوز معلوم نیست که چنگیز چگونه در صحرائی محل اقامت خویش چنان تشکیلاتی داد و چگونه آن لیاقت و اسمداد نظامی را در مورد ستراتیژی بدست آورده و البته سر موفقیت تیمور هم هنوز معما میباشد .

## ۷

## شاعران

ظهور ناگهانی تیمور در ارونا و سقوط جلال و عظمت ناگهانی او پس از مرگش احساسات شاعرانه شاعران در آن تحریک نمود . و شخصیت تیمور لنگ از میان داستانهای ترکان و یونانیان موضوع افسانه‌هایی گردید قبل از همه گویندگان آلمانی از تیمور لنگ و عداوت وی با سلاطین عثمانی در اوایل قرن شانزدهم یاد کردند در سواربخ آنروز اروپا تیمور سردار بزرگ تاتار از نوادگان شبانهای سیس میباشد و این عقیده عکس العمل نوشته‌های هرودوت محسوب میگردد . اما تواریخ اخیر اروپا چیزهای مستعربه آمیزی در آن باب نوشته‌اند مست زمسانی اروپائیان تیمور را فقط فاتح آناپولی و مصر و اورشلیم و بابل میدانستند .

گریستوف مارلو معاصر لیزابت پیش از این چیزی از تیمور نمیدانست . وی تیمور را مرد سگت ناپذیر شرق میدانست و از مشرق هم اصلاهی نداشت . اتفاقاً نخستین نمایشنامه‌ای که در انگلستان نوشته شد توسط مارلو و راجع به شخصیت افسانه وار تیمور لنگ بزرگ بوده این نمایشنامه خیلی بیشتر از جنگ های ایران و یونان و آن عوالم اقتباس شده است (۱)

۱ - در نمایشنامه مذکور از مطالب واقعی کمتر چیزی بطور تفصیل دست می‌آید و حتی جزئیات تیمور و نایزید اسامی درستی از اشخاص مربوط شرقی یافت میشود . معذرت نام در آن نمایشنامه هست که میتوان او را ناماسی شرقی مربوط ساخت و آن کلمه « اوزوم کسان » میباشد

مرزورون در کتاب خود موسوم به عملیات در ساراس « نامی از اوزوم کسان میبرد که در خدمت تیمور بوده و در ترکیز آق قویلو بوده است مارلو پادشاهان آماناسی و سوری را ذکر میکند آماناسی و سوری به دو ایالت شرقی هستند و بی پادشاه بد شدند و در کسان یا اوزوم حسن رئیس قبیله ترکن های آق قویلو که نایک شاه در حاکم بودی از دج کرده دوسر بعد از تیمور میزیسته است مؤلف



تیمور بسازابه و تختی که این ایام معروف است روی صحنه پدید می‌آید :

« ای مردان دلیر آسیا - باید روزی بیست میل راه طی کرد - و چنین ارایه پر افتخاری توسط شما بدست آورد و سرداری مانند تیمور بزرگ اما از اسفالتیس یعنی آن محلی که بر شما غلبه کردم تا با بیرون درجه محلی باید شمارا گرامی بدارم »

این نمایشنامه که در ۱۵۸۶ نوشته شده فقط از نظر قریحه شاعر انگلیسی جاویدان مانده است تیمور لنگ در نظر این شاعر مرد با اراده‌ای است که علاقه زیادی به قدرت و بجلل دارد و این برای آنست که خود مارلو هم شیفته قدرت و جلال بوده است این مسلم است که مارلو از نشریات کلاویجو خبر نداشته است در صورتی که اطلاعات مزبور در سال ۱۵۸۱ در روزنامه اسپانیایی انتشار یافته بود .

از آن تاریخ به بعد تیمور غالباً با تغییرات کم و زیادی در تاریخ اروپا یافت میشود . لئونکلاویوس در ۱۵۸۸ و پرو بندینوس در ۱۶۰۰ از تیمور نام برده اند . ژان دوبک در ۱۵۹۵ مطالبی از شخص اسرار آمیزی بنام آل هازن ( الحسین ) انتشار داده است . ریچارد نولز ضمن تواریخ قطور خود که در سال ۱۶۰۳ در باره ترکان منتشر ساخته از تیمور نام میبرد . بسیاری

از این مطالب در سال ۱۶۲۵ در کتاب *Purchas his pilgrimes* جمع و منتشر شده است ما کنون در سال ۱۶۴۷ کتاب مهمی راجع به تیمور و بایزید انتشار داد . در سال ۱۶۳۴ پیر برژرون مجموعه مسافرت به تاتار را منتشر کرد که حاوی پاره‌ پاره مطالب بلسه در سب راجع به تاتار و مسلمانان میباشد این کتاب نخستین کتابی است که مصائب صحیح بری درباره تیمور در میان اروپائیان انتشار یافته است ، بعد که ترجمه کتب تاریخ احمد عرب شاه توسط و آیه در پاریس در سال ۱۶۵۸ منتشر شد اطلاعات صحیح برژرون با حدی تکمیل گشت .

شخصیت اساسه مانند تیمور لنگ در اشعار مشهور میتون به سه شیطان منعکس شده است میتون طی آن سعد چنن میگوید کوس هدی بزرگ بواخته شد و پر خم هاپایین آمو قه ای هر من پشت دروازه فردوس رسید . میتون تمام جلال و دسگه شرقی را در طی آن اشعار شرح داده است . مدت زمانی تیمور لنگ در دیات اروپایی همون د شده مستند شرقی و سردار مغول و اخیر در زمان ولسر ( درور سه ) سه سر تور

چین معرفی میشد. گاه هم تیمور را یکی از خوانین مهم تاتار میدانستند که احترامات و حیثیت او مرهون ماز کویولو بوده است. و البته تمام این مطالب با حقایق تاریخی و اشخاص واقعی منافات داشت.

تا آنکه در قرن هیجدهم پتی دلا کروا کتاب ظفرنامه تیموری تألیف شرف‌الدین را ترجمه کرده انتشار داد و حقایق بیشتری را جمع به تیمور در دست مردم قرار گرفت. اشعار پو که را جمع به عشق انسانی صحبت میدارد فقط این دو بیت را در باره تیمور ذکر میکند.

جلال و عظمت سلطنتی — غرش صاعقه مانند کوس ...

به جنگ با بشریت دعوت میکند

## ۸

### مغول

نویسندگان غیر آسیایی کلمه مغول را بخیلی چیزها اطلاق میکنند و برای درک این موضوع باید بمطالب گذشته مراجعه کرد. در آغاز کلمه مونغ طاهراً به مردم دلیر یا متمول اطلاق میشد. اینان از احفاد مونغوسی‌ها بودند که از قبایل بومی سیریه میباشند و از طوایف قدیم ترکان هستند. اینها چین را فتح کردند و جز این پیروزی نسبت دیگری با چین آنروز نداشتند.

این مردمان بی سواد و صحرا کرد نیرومند کوچ نشین گله چران شکارچی بودند و از دشت گوبی تا توندزای شمالی دنبال چراگاه کوچ میکردند.

اینان همان طوایفی هستند که هرودوت آنها را سیس میخواند و عموزاده های طوایف مون و آلان میباشند که بدبختانه از طرف غرب اروپا آمدند. اینان مردان سوارکاری بودند چنانکه بقایای آنها امروز هم سوارکار هستند. حینان اینها را هونگ نویاویو میخواندند و دیوار بزرگ چین را برای دفع و خلاص از شر آنها ساختند و چنانکه تواریخ افسانه مانند

۱ - بری تفصیل بیشتر بکتاب ای اچ یادگر موسوم به «هزارسال تاتار و تاریخ قدیم چین تألیف فردریک هبرن و تاریخ تاتار تألیف ابوالناری بهادرخان و تاریخ فزون وسطای کسبریج مراجعه شود مؤلف